

بسم الله الرحمن الرحيم

المستغاث بك يا صاحب الزمان

کلیات طرح تحصیل نخبگان حوزوی

فهرست محتوا

- پیش گفتار ۵
- پاسخ به پرسشی پر تکرار..... ۱۱
- چه طور ۶ سال در یک سال؟! ۱۱
- مقدمات و مبانی ۱۴
- مبنای اول: هدف رشد است نه بزرگ شدن کله! ۱۴
- مبنای دوم: در کنار ساختارها ولی مؤثر در همه آنها ۱۶
- مبنای سوم: تأکید بر محور محتوایی در کنار ابزاری ۱۷
- مبنای چهارم: زمان کم و کیفیت بالا ۱۸
- نکته صفرم: مهمترین اصل روشی برای افزایش سرعت و تعمیق! : روش چاه و رودخانه ۱۸
- نکته اول: اجتناب از اطراد در استطراد و اکتفا به زمینه آماده کننده ۱۹
- نکته دوم: ریشه یابی اقوال و تبیین آنها در طرح زمینه واحد ۲۱
- نکته سوم: جدا سازی تمرین و تکرار و مجموعه روش های تثبیت از تدریس ۲۳
- نکته چهارم: ادغام حداکثری فرآیند تطبیق و توضیح ۲۴
- نکته پنجم: استفاده از ابزارهای کمک آموزشی (نرم افزارها-تخته- نمودار-...) ۲۴
- نکته ششم: هدفمند کردن تدریس ۲۵
- نکته هفتم: تدریس لایه ای ۲۶
- نکته هشتم: حداقلی کردن شرح محتوای نادرست ۲۶

- نکته نهم: تهیه جزوه متناسب با محتوای تدریس..... ۲۶
- نکته دهم: برداشتن قید محدودیت زمانی جلسه..... ۲۷
- نکته یازدهم: کد گذاری..... ۲۸
- نکته دوازدهم: تطبیق متن بر مثال..... ۲۸
- نکته سیزدهم: تکالیف هدفمند..... ۲۹
- نکته چهاردهم: تسلط محوری..... ۳۰
- نکته پانزدهم: امتحانات..... ۳۰
- نکته شانزدهم: فرصت جدی رفع اشکال..... ۳۰
- نکته هفدهم: منبع شناسی و مواجهه از نزدیک با منابع..... ۳۱
- نکته هجدهم: تاریخچه..... ۳۱
- نکته نوزدهم: تطبیق بر مسائل روز..... ۳۱
- نکته بیستم: تقویت روحیه آزاد اندیشی..... ۳۱
- نکته بیست و یکم: نقشه راه و ارتباط شبکه‌ای..... ۳۳
- مبنای پنجم: خروجی محوری - پروژه محوری..... ۳۳
- مبنای ششم: تک درسی و نه چند درسی (یک درس اصلی و یک درس جنبی)..... ۳۴
- ماهیت طرح تحصیل نخبگان حوزوی..... ۳۴
- اصول و نکات تربیتی نخبگان..... ۳۵
- اصل صفرم: خطکشها و معیارها!..... ۳۵
- اصل اول: هیئتی بودن!..... ۳۹
- اصل دوم: حل استغناء کاذب نخبگان..... ۴۴
- اصل سوم: اندیشه محوری..... ۴۵

- ۴۶..... اصل چهارم: کنترل ذائقه به منظور رسیدن به هدف
- ۴۷..... اصل پنجم: ایجاد روحیه قدردانی از علم
- ۴۷..... اصل ششم: کنترل روحیه انزوا
- ۴۹..... اصل هفتم: کنترل روحیه اجتماعی شدید
- ۵۰..... اصل هشتم: ایجاد روحیه ساختار شکن و نجات از ساختارها
- ۵۲..... اصل نهم: کنترل زبان
- ۵۲..... اصل دهم: سیاست و عقل اجتماعی
- ۵۳..... اصل یازدهم: مرحله چشیدن علم
- ۵۵..... اصل دوازدهم: الآن همین بسه!
- ۵۵..... اصل سیزدهم: ارجاع به دیگران
- ۵۶..... چند تذکر اجرایی حیاتی
- ۵۶..... اول: مطالعه، استاد، مباحثه و تناسبات آنها
- پیشنهاد ما برای مراحل برنامه‌های علمی-مهارتی و سبک کاری در هر یک از آنها و سهمیه زمانی هر یک از آنها
- ۶۳.....
- ۶۳..... مرحله اول: تفکر
- ۶۵..... مرحله دوم: ادبیات عرب
- ۶۵..... مرحله سوم: اصول فقه
- ۶۶..... مرحله چهارم: حدیث شناسی
- ۶۶..... مرحله پنجم: فقه قرآن یا همان دانش تفسیر
- ۶۶..... مرحله ششم: کلام و فلسفه
- ۶۶..... مرحله هفتم: معرفت شناسی و فلسفه علوم تجربی و فلسفه علوم اجتماعی

- مرحله هشتم: دوره عمومی تاریخ نبی اکرم و ائمه علیهم السلام و جهان اسلام ۶۷
- مرحله نهم: اخلاق و عرفان ۶۷
- مرحله دهم: دوره اجمالی آشنایی با ادیان ۶۸
- مراحل برنامه‌های فرعی ۶۸
- مهارت‌های مهم مورد نیاز فعالین فرهنگی ۶۸
- مهارت‌های درونی ۶۹
- خودآگاهی ۶۹
- تمرکز ۶۹
- مدیریت تفکر ۶۹
- مدیریت زمان و برنامه ریزی ۶۹
- هدفگذاری ۶۹
- مهارت‌های بیرونی ۶۹
- سخنوری و خطابه ۶۹
- ارتباط مؤثر ۶۹
- بازاریابی! ۶۹
- مهارت در نرم افزارهای کاربردی مهم ۶۹
- مهارت‌های پژوهش ۶۹
- مدیریت خانواده و تربیت فرزند ۶۹
- در هر یک از این مهارت‌ها و منابعی که می‌توان آن‌ها را آموخت، راهکارهایی وجود دارد که به دلایلی صلاح نمی‌دانم در اینجا بیان کنم و صرفاً به همین مقدار اکتفا می‌کنم که برخی از این مهارت‌ها در طرح قدر مؤسسه کتاب پردازان آموزش داده می‌شود. ۶۹

پیش گفتار

متأسفانه ناچاراً باید مقداری از خودم و روش تحصیلم بنویسم تا خواننده محترم، از مبدأ و ریشه این طرح تحصیل آگاه شود.

بنده طلبه ای ۲۹ ساله هستم (متولد ۱۳۷۰). اولین تجربه جدی ام از «تحصیل سریع و در عین حال با کیفیت» شدم، تابستان بعد از اول دبیرستان بود. در یک تابستان کل دروس اختصاصی دوم و سوم ریاضی به اضافه تعداد زیادی از دروس پیش دانشگاهی و کتب المپیادی بسیاری در زمینه های ریاضی و شیمی و کامپیوتر مطالعه کردم. حجم وسیعی از کتب صرفاً در کمتر از ۴ ماه با کیفیتی قابل قبول گذرانده شد. بعداً وقتی با دانش آموزان پیش دانشگاهی در کنکورهای کشوری مثل سنجش شرکت میکردم، در میان دانش آموزان مدرسه نفر اول میشدم و در کشور رتبه های زیر صد کسب میکردم در حالی که هنوز ۲ سال تا کنکور فاصله داشتم.

بعد از این تجربه، در تابستانهای بعدی تجربه های مشابهی را تکرار کردم و حجمهای زیادی از مطالعات آینده تحصیلی را در مدت بسیار کوتاهی سپری میکردم، آن هم در دروسی که تصور بر این بود که بدون استاد امکان پذیر نیست.

در آن زمان تصورم این بود که بنده به لطف خدا از استعداد بالایی برخوردار هستم و دلیل اصلی رخ دادن این حجم از مطالعات در این مدت کم همین استعداد خدادادی است، اما همانطور که در ادامه خواهید خواند، بعداً متوجه شدم که مسأله چیز دیگری است و اتفاقاً من از نظر استعدادی نسبتاً متوسط هستم.

بعدها پس از رضایت خانواده به حوزوی شدن، باز به دلایل شروط بسیار سختی که خانواده برای رضایت به ترک دانشگاه و ورود به حوزه برای حقیر قرار دادند در مسیر حوزوی هم مجبور به چنین کارهایی شدم. یکی از شروط خانواده این بود که یا باید لیسانس را بگیری و بعد حوزه بروی و در صورت تمایل به ادامه ندادن رشته دانشگاهی، تنها راهی که برای بنده قرار داده بودند ماده ۱۸ بود. قانونی که طبق آن ۶ سال حوزه را یک جا امتحان میدادم. استدلالشان این بود که یا باید لیسانس را تمام کنی و حوزه بروی و در غیر این صورت نمیگذاریم از صفر به حوزه بروی و تازه آنجا از نو شروع کنی، حداقل در آنجا هم جلو باشی! من هم قبول

کردم و دو ترم مرخصی تحصیلی از دانشگاه تهران گرفتم و در مدت زمان کوتاهی تمام ۶ پایه تحصیلی حوزه را خواندم.

نحوه خواندنم هم برای درسهای مختلف فرق میکرد. برای برخی از دروس که اهمیت بیشتری داشت با هماهنگی مدیر مدرسه معصومیه -زید عزه- به صورت مستمع آزاد به صورت منظم شرکت میکردم و برخی از دروس را هم به وسیله فایل صوتی دروس پیگیری کردم. برخی از درسها را در نزد چندین استاد می گذراندم ولی برخی دیگر را صرفا مطالعه می کردم و حتی صوت هم گوش نمی دادم!

همان طور که بر هر مطلعی واضح است دروس حوزوی عمق بسیار زیادی دارند و طبیعتا با یک بار درس گوش دادن صرف عمق کافی در این دروس حاصل نمیشود. بنده هم از این قاعده مستثنی نبودیم و برخی از دروس را تا ۴ بار درس گرفتم. به عنوان مثال برای کتاب عمیقی مثل سیوطی دو سری فایل دو استاد مختلف را کامل گوش دادم به اضافه دو استاد حضوری. یا به عنوان مثال برای درسی مثل اصول مظفر که اگرچه متن کتاب بسیار ساده به نظر میرسد ولی کتاب نسبتا عمیقی است، یک سال تمام حداقل روزی نیم ساعت وقت رفع اشکال از یکی از اساتید متبحر معصومیه گرفته بودم.

برخی از کتابها مثل شرح لمعه را ناچارا سه بار از اول تا آخر واو به واو مرور کردم. چون در گوشه کتابم مدت زمان هر مرور را یادداشت میکردم الان به خاطر دارم که بار اول شرح لمعه نزدیک به ۱۱۰ روز طول کشید و بار دوم ۸۳ روز و بار بعد ۶۲ روز.

طبیعتا صبح و شب نداشتم و تمام وقت در این مدت زمان مشغول مطالعه و کلاس و مباحثه بودم. به لطف خدا در حدود ۷ ماه عمده کار تمام شد و تا تیر ماه که بنا بود امتحانات را بدهم فرصت بسیاری برای رفع اشکال و مرور بود. خلاصه اینکه در این مدت زمان کوتاه دروس این ۶ پایه تمام شد. بعد از قبولی در امتحانات به توصیه برخی از اساتید بنا شد که هیچ درسی را بدون تدریس باقی نگذارم. همین طور سایر دروس مهم از قبیل سیوطی و مغنی و لمعه و ... را به افراد مختلفی تدریس کردم. این سنت را بعدها هم ادامه دادم و هر کتابی که به نظرم مهم میآمد بی تدریس رها نمی کردم. لذا بسیاری از کتبی که امروزه در حوزه رواج چندانی ندارند نیز تدریس کرده ام به عنوان مثال الحدائق الندیه یا درآمدی بر فقه اللغه دکتر عبدالنواب یا حتی کتب به روزی که در زمینه های مختلف منتشر میشد از قبیل کتاب حدیث ضعیف و ... را تدریس می کردم. اگر کتابی به دستم می رسید که عمق خوبی داشت و دوست داشتم به محتوای آن مسلطتر شوم، حتما تدریس میکردم. البته عمده

این تدریسه‌ها خصوصی بود و در منزل ما برگزار میشد. اگرچه از سال ۹۵ استاد رسمی مقدمات بودم و از سال ۹۸ استاد رسمی سطوح عالی هم شدم ولی عمدتاً تدریسه‌ها در منزلمان و به صورت غیر رسمی بود. این تدریسه‌ها خیلی ضروری بود و اصل ماندگاری مطلب و تعمیق آن، در فرآیند تدریس محقق میشد.

خلاصه اینکه در سال بعد از رسمی شدن در حوزه، ۴ سال بعد را در همان سال سپری کردم (هرچند از نظر قانونی دو سال طول کشید ولی کار علمی این ۴ سال در یک سال تمام شد و سال بعد صرفاً بحث امتحان دادن باقی مانده بود). برای برخی دروس کلاس حضوری و برای برخی دیگر مثل رسائل که بسیار نیاز به کار داشت هم کلاس حضوری میرفتم و هم فایل صوتی گوش میدادم و برای برخی دیگر از دروس هم به فایل‌های صوتی و شروح و حواشی اکتفا میکردم.

در سال بعد وارد مرحله خارج شدم. طبیعی است که گوش دادن ۲۰ سال درس خارج اصول خیلی زمان نیاز ندارد.

به عنوان مثال یکی از اساتید صاحب نام حوزه یک دوره خارج اصول ۱۳ ساله تدریس فرموده بودند. البته با تعجب بسیار این دوره ۱۳ ساله ۸۰۱ جلسه بیشتر نبود و عجیب تر اینکه کل تعداد ساعات این جلسات کمتر از ۳۶۰ ساعت بود. یعنی بیشتر جلسات نزدیک به ۲۵ دقیقه بود و مجموعه ساعات را که کامپیوتر محاسبه میکرد این مقدار میشد. لذا به راحتی با گوش دادن روزی ۳ الی ۴ فایل (کمتر از دو ساعت) این مجموعه نزدیک به کمتر از ۶ ماه تمام میشد. برخی از اساتید صاحب نام دیگر بودند که به قدری آرام صحبت میکردند که با ۴ برابر کردن سرعت صوت آنها تازه تبدیل به یک سخنرانی عادی میشد. گاهی با برخی از دوستان شوخی میکردم که فلان استاد که شما یک سال درسش رفتید بنده یک روز ۱۱ ساعت وقت گذاشتم و کل یک سال ایشان را گوش دادم!

خلاصه اینکه به این نتیجه رسیدم که یک استاد فوق متبحر را با حوصله تمام گوش دهم و بقیه اساتید هم علاوه بر شرح کلمات دیگران (که طبیعتاً در درس اولی که با دقت گوش داده ام یاد گرفته ام) گاهی نکات مفیدی دارند و برای اصطیاد این نکات درسهای دیگران را هم گوش دهم یا در صورت وجود تقریرات و کم استفاده بودن درس آن استاد، به تقریرات ایشان اکتفا کنم.

خلاصه اینکه بعد از پیگیری و جستجوی اساتید مختلف استادی که برای فقه و اصول دروس آیت الله سید احمد مددی را برگزیدم و برای درس فلسفه هم استاد فیاضی و برای درس امامت هم استاد سید علی میلانی.

ابتداء فایل‌های بسیار زیادی از این اساتید گوش دادم و جزوات دروس استاد مددی را هم آماده کردم. بنده بیش از ۲۵۰۰ ساعت از ایشان استفاده کردم و جزوات بیش از ۱۰۰۰ جلسه آن را تهیه کرده‌ام و دروس ایشان هم به گونه‌ای بود که حتی یک دهم هم نمیشد به سرعت آنها افزود بلکه بالعکس باید دائما مکث میکردم و دوباره فایل را گوش میدادم. از استاد میلانی هم نزدیک به ۴۵۰ جلسه امامت استفاده کردم. و از استاد فیاضی هم نزدیک به ۵۰۰ فایل خارج اسفار (بعد از گذراندن بدایه و نهاییه و اشارات و مقدماتی شواهد در موسسه تخصصی فلسفه تحت مدیریت استاد فیاضی) گوش دادم.

بعد از آن بیشتر به تقریرات و مقالات منتخب و کتب به روز مراجعه میکردم ولی برخی اساتید مثل استاد یزدان پناه ارزش استفاده گوش دادن فایل داشتند و از ایشان هم بیش از ۲۰۰ ساعت فایل گوش دادم. البته رفتن به کلاس خودش یک رکن است و طبیعتا در این مدت زمان تقریبا همیشه حداقل روزی دو ساعت کلاس حضوری هم می‌رفتم و به لطف خدا سعی کردم از اساتید توانمند حوزه استفاده کنم و تمام آنچه که گفتم خارج از برنامه کلاسها بود. یعنی به عنوان نمونه ۲۵۰۰ ساعت فایل صوتی جلسات استاد مددی جز استفاده حضوری ۴-۵ ساله از درس خارج فقه و اصول ایشان بود. حتی برخی از اساتید بودند که با اینکه کلاس آنها استفاده زائدی بر کتاب تألیف شده توسط آنها نداشت ولی به دلیل معنویت خاصی که کلاسهای آنها داشت منظم در درسشان شرکت میکردم.

از سال اول طلبگی، همزمان در مؤسسه تخصصی فلسفه اسلامی در سطح ۲ مشغول به تحصیل شدم و تا پایان سال ۹۸-۹۹، سطح ۳ و سطح ۴ را هم سپری کردم.

در این مدت زمان نزدیک به ۲۰ کتاب تألیف کردم که تا کنون ۴ عدد از آنها چاپ شده است و اجمال برخی از آنها را مینویسم. بسیاری از این نوشتارها در سایت (dinshenasi.com) موجود است.

اولین کتابی که نوشتم، در زمینه ادبیات بود! کتاب من لا یحضره الادیب یک مجموعه آموزش اصول نحو و نحو و بلاغت در عرض هم. از آنجا که بلاغت فلسفه نحو است و در واقع در هر مسأله نحوی سؤال از چرایی به کار بردن این ساختار کلامی به جای ساختارهای دیگر سؤالی معنا دار و بلاغی است به نظرم تدوین نحو و بلاغت در عرض هم کار لطیفی بود. این کتاب را تا سال ۹۲ تمام کردم ولی به دلایلی سمت به چاپ رساندن آن نرفتم.

دومین کتاب قابل ذکری که نوشتم، کتاب فرآیند ثبوتی و اثباتی احکام که یک دوره فلسفه فقه است. جناب استاد خسرو پناه بر این کتاب تقریظی مرقوم فرموده اند و این نوشتار در دهمین جشنواره کشوری علامه حلی، تنها کتاب تألیفی بود که در مرحله کشوری رتبه آورد. این کتاب هم به دلایلی چاپ نشده است.

بعدا ۲ کتاب از این کتاب با تحقیقات بیشتر و کاملتر، نوشتم که یکی با عنوان «نظام قانونی فریضه، سنت و فضل» و دیگری با عنوان «فرآیند استنباط معنی از متن» به چاپ رسیده است. ۲ کتاب اولی که از حقیر چاپ شد، این دو کتاب بود که با نام مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام به چاپ رسید. بعد از انتشار کتاب «فرآیند استنباط معنی از متن» احساس کردم که این کتاب نیاز به تکمله ای دارد که چگونگی امکان رسیدن به الگوریتم فهم متن را تبیین کند و لذا مقاله ای با عنوان «ساختهای تفسیر متن» نگاشتم که در سایتمان (dinshenasi.com) موجود است.

کتاب دیگری هم یک دوره تدریس اصول فقه به سبک کلاس مجازی به همراه ۴ شاگرد در سطح های مختلف است که در آن سعی شده است با مطرح کردن سؤالاتی که در ذهن اصولیین بوده است تلاش کرده ایم تا خود طلبه به تولید مطالب اصولیین مختلف دست پیدا کند. یعنی به جای اینکه بگوییم مرحومنائینی چنین فرمود فکر مرحوم نائینی را مهندسی معکوس کرده ایم و سؤالاتی که ایشان در ناخود آگاه ذهنش دانه به دانه حل کرده است تا به تولید مبنایی رسیده است را جلوی چشمان محصل قرار داده ایم تا خود او به مطلب ایشان دست پیدا کند و عمیقا ریشه های کلام ایشان را درک کند. انصافا مجموعه لطیفی است. این نوشتار را در سایتمان (dinshenasi.com) قرار داده ایم ولی چاپ نکرده ایم.

بعدا دو کتاب دیگر با نام «بررسی روایات به روش فهرستی» و «شرح و تحقیق طب الاثمه ابنی بسطام» نیز به چاپ رساندیم. روش فهرستی هم مثل بحث فریضه و سنت، یکی از مبانی اساسی جناب استاد سید احمد مددی حفظه الله بود که در این کتاب به سبک خاصی، تبیین شده است. شرح و تحقیق طب الاثمه هم نقدی بر مدعیان طب اسلامی است و در صدد است که نشان بدهد که طب اسلامی به چه معنایی صحیح و لازم است و فرآیند دستیابی به آن چیست و در عین حال قدمی در مسیر رسیدن به آن برداشته باشد.

در سال ۹۶ پایان نامه سطح ۳ ام، با عنوان «رابطه خالق و مخلوق در مکاتب فلسفه اسلامی و روایات شیعه» را دفاع کردم و بعدا این نوشتار در جشنواره علامه حلی قم، رتبه دوم استانی را کسب کرد.

در سال ۹۸، پایان نامه سطح ۴ ام، با عنوان «تأثیر طبیعیات بر الهیات بالمعنی الاعم با محوریت کتاب الشواهد الربوبیه» را نوشتم که تا پایان سال آماده دفاع شد.

تا به حال مهمترین اثری که نوشته‌ام نوشتاری است در ۴ جلد قطور با عنوان «مکاسب محرمه برای اجتهاد- درسنامه جامع فقه شواهدی» که در دست چاپ است و خیلی زحمت و عمر گرفت و ایده‌های اصلی ۱۳ سال درس خارج مکاسب محرمه جناب استاد سید احمد مددی حفظه الله را به همراه تحقیقات مضاعف و تنظیم و تبدیل به درسنامه و ... با سبکی خاص در آن جمع شده است. این نوشتار خودش شرح مفصلی دارد و در مقدمه آن مفصلا وضعیت آن را شرح داده ام. خلاصه اینکه به اعتقاد من، اگر کسی با کسب مقدمات لازم، وارد این نوشتار شود و آن را با روشی که برای آن تنظیم شده است، مطالعه کند، به درجاتی از اجتهاد میرسد.

در همین سالها نوشتارهایی که بیشتر سبک ترویجی-تبلیغی داشت هم نوشتم. مهمترین آنها «مهندسی تشکیلات اسلامی» (دفترچه راهنمای رشد جمعی) و «دفترچه راهنمای سفینه ملکوتی انسان» (دفترچه راهنمای رشد فردی) و «مدخل برترین برنامه زندگی» (پاسخ به شبهات رایج در حوزه چرا دین و چرا اسلام و چرا شیعه و چرا این قرائت خاص از شیعه به سبکی خواندنی) و «منطق کاربردی مغالطات- با محوریت شبهات حوزه چرا دین و ارتباط مؤثر در نهی از منکر» و «کسب و کار و معیشت طلاب» و «استراتژی کوه یخ و دعوای مسأله حجاب اجباری» است. البته اگر محتوای خود سایت dinshenasi.com را حساب کنیم، خودش چند ده کتاب ترویجی است.

از آنجا که دغدغه‌های تبلیغی حقیر از ابتدای طلبگی بسیار بالا بوده است و تا کنون با مؤسسات تبلیغی متعددی همکاری داشته‌ام (امیر بیان، میقات، فتوت، قول سدید، نسیم رضوان، تهاد رهبری در دانشگاهها) در طول این چند سال تبلیغ مداوم (به عنوان مثال حضور مستمر در خوابگاه دانشگاه شریف یا حضور چند ساله در مدارس قوی شهر یزد و مشهد و کارهای خوابگاهی در خوابگاه دانشگاه یزد و خوابگاه دانشگاه شریف و دانشگاه فرهنگیان اصفهان و ...) تجربیات تبلیغی بسیار کسب کردم. اما اگر بخواهم صادقانه سخن بگویم، تا همین اواخر هنوز مفهوم تربیت را نفهمیده بودم! البته خیال می‌کردم که می‌فهمیدم ولی اخیرا فهمیدم که تا کنون درک روشنی از مفهوم تربیت نداشته‌ام و کاری که می‌کردم حقیقتا تربیت نبوده است.

این خلاصه کارهایی است که در این مدت، انجام دادم. سعی کردم در این نوشتار، نکات روشی تحصیل خودم را به صورت مهندسی شده و منظم تنظیم کنم تا دیگران هم بتوانند این مسیر را طی کنند، خصوصا که در

تجربیهایی که در این سالها برایم به دست آمد، کاملا برایم روشن شد که این مسیر قابل تکثیر است و افرادی با یک سری ویژگیهای خاص می‌توانند از این روش، پاسخ خوبی بگیرند و به نتایج مشابهی برسند و افرادی بودند که این طرح در این ایام روی آنها اجرا شد و الحمد لله تا کنون به نتایج بسیار خوبی رسیده‌اند.

پاسخ به پرسشی پر تکرار

چه طور ۶ سال در یک سال؟!

یک محاسبه کوتاه می‌تواند خیلی روشن مطلب را ثابت کند. فرض کنید کسی بخواهد، ۵ سال را در یک سال بخواند. هر سالی سه درس اصلی هست و در مدارس خوب معمولا حدود ۱۵۰ جلسه در سال برای هر یک از دروس تشکیل می‌شود. یعنی اگر کسی بخواهد در ۳۰۰ روز از سال (فرض کنیم ۶۵ روز را مشغول عبادت در بیابان یا تبلیغ یا پیگیری امور خانواده باشد!) بخواند، به راحتی شدنی است. ۱۵۰ جلسه حدود ۱۲۰ ساعت زمان است.

تعداد ساعتهای لازم برای گذراندن ۵ سال = ۵ ضرب در ۳ ضرب در ۱۲۰ = ۱۸۰۰ ساعت

۱۸۰۰ ساعت را در ۳۰۰ روز می‌توان به این صورت سپری کرد که روزی ۶ ساعت، کلاس گذرانند. از نماز صبح تا نماز ظهر، ۶ ساعت به گذراندن دروس مشغول باشد و بعد از ظهر تا شب، مشغول کار کردن روی همان ۶ ساعت باشد! خیلی راحت شدنی است!

بعدا فهمیدم که من کار خاصی نکرده‌ام. باید از بقیه پرسید که چه طور این مقدار را ۵ سال طول می‌دهند! این همه تعطیلات حوزه و این همه وقت تلف کردن در سر کلاسها به مباحث حاشیه‌ای و ... اسباب اصلی این مسأله است.

بعدا در بخش نکات آموزشی و تحصیلی نکات دیگری هم خواهد آمد که مسیر را سرعت و عمق می‌بخشد.

یک نکته هم تذکرش لازم است! تصور نکنید که فقط حوزه علمیه چنین وضعیتی دارد! به صورت کلی آموزش عالی این مشکلات را دارد.

بسیاری از مؤسسات کنکوری درک کرده‌اند که واقعا آن درس‌ها ۴ سال زمان نیاز داشت و حتی در یک برنامه‌ی کوتاه‌مدت می‌توان برای کسی که در ۴ سال هیچ کاری نکرده‌است، مجموعه‌ای از مهم‌ترین چیزهایی را که نیاز دارد، برای او فراهم کرد!

فقط به جای این که بگویند «مهندسی چیزی بیش از این نیست» می گویند «ما خیلی معجزه‌ایم که می توانیم چیزی به آن بزرگی را در این مدت زمان جمع کنیم!» تا مشتری فکر کند که آن‌ها چه کار مهمی دارند انجام می دهند!

کارشناسی در ۶ ماه!

آن سالی که خواب‌گاه دانش‌گاه شریف می‌رفتم، یکی از بحث‌هایی که خیلی اوقات در اتاق‌ها مطرح می‌کردم و معمول دانشجویان هم قبول می‌کردند (به جز یک نفر در یک اتاق)، این بحث بود که انسان می‌تواند لیسانس را با یک کار کنکوری عادی، در ۶ ماه سپری کند.

اول از دانشجویان می‌پرسیدم که به نظر شما، چند واحد درسی از ۱۴۰_۱۵۰ واحدی که دارید به نظرتان برای آینده‌ی کاریتان مفید است؟ معمولا اظهار می‌کردند، ۳۰_۷۰ واحد.

من می‌گفتم فرض کنیم ۱۰۰ واحد مفید باشد. (کل واحدها منهای عمومی‌ها و برخی از پایه‌ها و برخی از آزمایشگاه‌ها و ...، حدودا این قدر می‌شود)

۱۰۰ واحد یعنی چه مقدار ساعت درس گرفتن؟ هر دو واحدی حداکثر ۲۴ ساعت درس گرفتن است. قانون این است که ۱۶ جلسه تشکیل شود که هر جلسه یک ساعت و نیم باشد. ($16 * 1.5 = 24$) هر چند که این قانون هیچ‌جا اجرا نمی‌شود معمولا! به زور ۱۳ جلسه، یک ساعت و بیست دقیقه‌ای! ولی ما همان قانونش را معیار محاسبه قرار می‌دهیم.

فرض کنید به ازای هر یک ساعت درس گرفتن، یک ساعت هم تمرین نیاز باشد. (برخی از درس‌ها اصلا تمرین نمی‌خواهد و برخی می‌خواهد. سر جمع خیلی معقول است که یک ساعت کلاس، یک ساعت تمرین بشود. بماند که بعدها همه‌ی محاسبات و مسائل را به راحتی با نرم‌افزارهای رشته، می‌شود انجام داد و این‌ها به هیچ دردی نمی‌خورد معمولا. ولی فرض کنیم که شخص می‌خواهد بلد باشد.)

۱۰۰ واحد، ۵۰ تا ۲ واحدی است و لذا: به $50 * 2 = 120$ ساعت کلاس رفتن نیاز داریم و ۱۲۰۰ ساعت تمرین کردن!

الآن هم سایت‌های متنوعی مثل مکتب‌خانه و فرادرس و ... هستند که درس‌های مهندسی را از بهترین اساتید کشور، در سایت می‌گذارند و افراد می‌توانند درس‌ها را دریافت کنند و بیاموزند و اتفاقا زمان گوش دادن درس

هم بسیار بسیار کم تر است. در همین سایت مکتب‌خانه بسیاری از درس‌ها از بهترین اساتید دانشگاه شریف است و ...

خلاصه این‌که ۱۲۰۰ ساعت درس گوش دادن، با یک کار کنکوری در ۶ ماه شدنی است. اگر فرد از صبح تا ظهر حدود ۶ ساعت درس گوش بدهد و از ظهر تا شب همان مقدار تمرین کند، (کاری که در ایام کنکور بسیار بیش ترش را انجام می‌داد)، به راحتی در ۶ ماه شدنی است.

تازه این‌ها که گفتم منهای همه‌ی نکات روشی سرعت‌آفرین است. بسیاری از درس‌ها صرفاً آگاهی کلی بر اصل محتوایش لازم است تا در صورت نیاز انسان بداند به کجا رجوع کند. بسیاری از درس‌ها صرفاً تسلط به نرم‌افزاری که کارش را انجام می‌دهد لازم است. قرن بوق که نیست! چه نیازی هست احمقانه درس‌های محاسبات عددی و حساب دیفرانسیل را بلد باشیم انجام دهیم! وقتی نرم‌افزار متلب هست، وقتی ماشین حساب مهندسی من همه‌ی این‌ها را انجام می‌دهد، چه نیازی هست من مثل انسان‌های بی‌کار چه حجم ساعت وقت بگذارم تا یک سری محاسبات عددی را حساب کنم؟! من دیده‌ام که حتی موفق‌ترین افراد در رشته‌ی عمران و ...، بعد از مدتی کارکردن، ذهن محاسباتیشان به قدری ضعیف می‌شود که گاهی یک جمع ساده را هم باید فکر کنند ولی این مسأله هیچ ضرری به کار آن‌ها نمی‌زند!

یاد کمک‌استاد (TA) استاتیک به خیر! ۶+۷ را هم باید فکر می‌کرد و آخر سر از روی ماشین حساب می‌زد! ولی واقعا بهترین کمک‌استاد بود که تا حالا دیدم. واقعا کارش را بلد بود و خوب یاد می‌داد!

روش‌ها و مهارت‌های مختلف این مسیر را بسیار سرعت می‌بخشد. راهنمایی اساتید دست‌به‌صنعت در مفیدبودن یا نبودن برخی از دانش‌ها برای ما، بسیاری از زوائد را حذف می‌کند.

اخیرا یک آقایی کشف کردم، که برام خیلی جالب بود.

ایشان یک طرحی راه انداخته بودند با نام «مهندسی در سه ماه»!

بعد از اینکه حساسیتهایی نسبت به طرح ایجاد شده بود، همان محتوا را در قالب، «مهندسی در نوجوانی» ادامه داده بودند.

بعد از مدتی، اسم طرح را عوض کرده بودند به «همه چیز در نوجوانی»!!!

خلاصه فکر آنها همین فکری بود که بنده از قدیم داشتم و خودم در دوران دبیرستان در مورد زمینه کاری خودم پیاده کرده بودم.

واقعا دوران دبیرستان به تنهایی برای رفتن مسیر صد ساله کافیهست.

ان شاء الله در ادامه مسیر با بررسی نکات سرعت بخشی به تحصیل، خواهید دید که چه چیزهایی که ابتداء ناممکن به نظر می‌رسد تا چه حد قابلیت اجرایی دارد.

مقدمات و مبانی

هر طرحی بر پایه یک سری مبانی فکری بنا شده است. در اینجا ابتداء مبانی فکری طرح تحصیل نخبگان حوزوی را مرور می‌کنیم.

مبنای اول: هدف رشد است نه بزرگ شدن کله!

اولین نکته‌ای که باید قبل از ورود به این برنامه تذکر داد این است که اطلاع از علوم حوزوی به درد کسانی می‌خورد که حقیقتا برای رشد همه جانبه خود برنامه جدی دارند و الا خواندن این دروس نتیجه‌ای جز بزرگ شدن محتویات ذهنی ندارد! اتفاقا بعد از دانستن این علوم، چه بسا از خدا دورتر شود! این علوم موضوعیت ندارند. این علوم اگر بهانه‌ای برای رشد حقیقی و همه جانبه انسان شود، خوب است و الا هیچ ارزشی ندارد و فرق چندانی با دانستن فیزیک و شیمی و ریاضی ندارد بلکه چه بسا دانستن آنها کم ضررتر از دانستن علوم حوزه باشد چون آنها بی‌ربط به حوزه دین‌داری است و چه بسا بار مسئولیت کمتری بر دوش انسان ایجاد کند ولی دانسته‌های حوزوی بار مسئولیت بسیار زیادی روی انسان ایجاد می‌کند که اگر حقیقتا انسان دغدغه بسیار جدی برای عملی ساختن آن دانسته‌ها را نداشته باشد، روز به روز از خدا دورتر می‌شود.

من همیشه به عزیزانی که می‌خواهند حوزه بیابند، می‌گویم که به نظر من ورود به حوزه یک پیش شرط مهم دارد و تا زمانی که آن شرط در شما محقق نشده است، حوزه نیابید! آن پیش شرط این است که «حقانیت دین» را بچشید، یعنی حقیقتا به حالتی برسید که در دل خودتان لذت ایمان را با تمام وجود بچشید و واقعا شیفته عمل به معارف شده باشید و در دل خود به درجات بالایی از فهم حقیقت و باطن دین رسیده باشید. اما اگر هنوز به چنین حالتی نرسیده‌اید هرگز به امید رسیدن به آن حالت حوزه نیابید چون ماهیت ابزارهای علوم دینی به صورتی است که همان اندک محکومات شما را نیز تبدیل به متشابها می‌کند. تنها راهی که من برای نجات

از این مسأله می‌دانم این است که قبل از ورود به حوزه و این ساحت از ابزارها، به قدری در عمل جلو بیفتید که یقین حقیقی در دلتان شکل بگیرد و بعد با مشتبهات ابزاری از راه منحرف نشوید!

اگر هدف بزرگ شدن و رشد همه جانبه باشد، دغدغه اصلی عمل است و نه سرعت و نه عمق دانش و نه تسلط به محتوا! البته در رشد همه جانبه، همه اینها هست ولی همه اینها بهانه‌هایی برای آدم شدن است. یعنی مثلا علت سرعت، شهوت نیست بلکه واقعا نیت باطنی ما از سرعت، عمل به وظیفه و مجاهده با تبلی نفس خواهد بود. هدف از عمق دانش، علم دوستی نیست بلکه عمل به تکلیف به بهترین شکل خواهد بود. تسلط به محتوا نه برای کلاس گذاشتن نزد این و آن و جلب اعتماد آنهاست بلکه به هدف بندگی بهتر خواهد بود. اینها که می‌گوییم حرف نیست بلکه زبان حال فردی است که واقعا دغدغه رشد همه جانبه دارد و اگرچه ظاهر کارش در نظر ساده انگاران با ظاهر کار دیگران مساوی است ولی در همان ظاهر مساوی، از جهات متعددی فرق دارد که بر اهلش روشن است. به عنوان مثال اگر منشأ سرعت و تعجیل در کار، شهوت باشد، فرد را از وظائف دیگرش باز می‌دارد و مثلا فرد، وقت کافی برای زن و فرزند و سلامت و و صله رحم و دیگر مسئولیت‌هایش نمی‌گذارد ولی هنگامی که واقعا از روی وظیفه به سمت سرعت حرکت کرده باشد، در تصمیم‌گیری نسبت به وظائف دیگرش، همواره حواسش هست که مطابق وظیفه عمل کند و از وظائف دیگرش باز نماند.

حتی در خود تحصیل هم، جهات رشد متفاوت است. برخی صرفا به دنبال یادگیری علوم و تسلط بر محتوای آنها هستند ولی برخی دیگر همه مهارت‌های تحصیلی‌شان رشد می‌کند. به عنوان نمونه، پژوهش و تدریس و خودآموزی و سائر مهارت‌های دیگرشان نیز رشد می‌کند.

مبنای اول ما این است که باید رشد همه جانبه داشته باشیم و الا بعد از یک مدت، به موجودی تبدیل می‌شویم به نام گودزیلا! یک درنده وحشی که کله بزرگی دارد و اگر بار کله‌اش روی خودش یا دیگری بیفتد، خود و آنها را نابود خواهد کرد!

ما به دنبال تربیت دایناسور نیستیم. به فکر ساختن کله گنده‌های خود نساخته نیستیم. به فکر تربیت انسان هستیم و این دروس هم بهانه‌ای باید باشد برای تولید محصولی به نام انسان که صرفا یک بُعد او، کله اوست! این برنامه‌های آموزشی هم بهانه‌ای برای انسان‌سازی است تا افراد عمل به دانسته‌هایشان را و رسالت محوری

را و صبر و فداکاری را و رضا و یقین را و رهایی از اسارت‌ها را و مجاهده با نفس را در این بستر تمرین کنند و به بهانه آموزش و تحصیل، ساخته شوند.

این هدف ماست و حتی آموزشمان را متناسب با این هدف برنامه ریزی کرده‌ایم که در آموزشمان، بستر امکان چنین رشد همه جانبه‌ای فراهم شود.

اگرچه عنوان کار ما آموزش است ولی سعی کردیم در آموزش خود بستر تربیتی فراهم کنیم به صورتی که صرف و نحو و اصول فقه و رجال هم بخشی از نیازهای تربیتی مخاطب را فراهم کند.

علاوه بر این هدف ما، حتی در بحث علمی، تقویت همه جانبه است و نه تک بُعدی. اینکه مخاطب ما صرفاً به مباحث مسلط شود و بتواند آنها را تدریس کند، برای ما کافی نیست. لذا اگر ما به دنبال آموختن صرف بودیم، طبیعتاً بستری که فراهم می‌کردیم مجموعه‌ای صوت و آموزش‌های چند رسانه‌ای بود که مخاطب به سبک «هلو» و شیرین و جذاب، هر آنچه لازم است، به سرعت بیاموزد و عملاً برنامه به صورت کاملاً یک طرفه تنظیم می‌شد. اما ما به دنبال چنین چیزی نیستیم و لذا در مراحل مختلف آموزش، برای تقویت انواع و اقسام مهارت‌های تحصیلی مخاطب خود برنامه داریم تا هم یادگیری‌اش بالا برود و هم خود آموزی‌اش! هم فهمش تقویت شود و هم بیانش و هم قلمش. هم علمش رشد کند و هم عملش! البته یقیناً اگر خود مخاطب از جانب خود، همکاری لازم را نداشته باشد و عملاً بستر تعاملی لازم شکل نگیرد، هیچ یک از این اتفاقات رخ نخواهد داد ولی ما بنای کار را به این سبک گذاشته‌ایم و خود فرد باید بر اساس اختیار خود به تصمیم برسد و همکاری و تعامل سازنده را با ما، ایجاد کند و برنامه‌ها را مو به مو، با دقتی که باید با نظارت خودش اجرا کند و البته سعی ما این است که پشتیبانی‌های لازم را نسبت به او داشته باشیم.

علاوه بر این، آموزش‌ها باید جامع باشد به صورتی که هر یک از آنها بخشی از پازل دین شناسی افراد را که بناست، در بخشی از زندگی ایشان تأثیر مستقیم بگذارد تکمیل کند.

مبنای دوم: در کنار ساختارها ولی مؤثر در همه آنها

اگر در پایان دوره به جایی رسید که شخص می‌فهمید و فهمش را بیان می‌کرد و بر اساس آن قلم می‌زد و به آن عمل می‌کرد و می‌توانست ادامه مسیر را خودش ببیند، ما به هدف رسیده‌ایم و چنین کسی جای خود را پیدا خواهد کرد و اگر هم به هر یک از این مراحل نرسد به همان اندازه که نرسیده است، در جایگاه ضعیف‌تری نقش آفرینی خواهد کرد! برنامه طرح تحصیل نخبگان حوزوی، در کنار برنامه‌های رسمی زندگی افراد است و

به گونه‌ای تنظیم می‌شود که اگرچه در تمامی ابعاد زندگی آنها تأثیر بگذارد ولی به هیچ وجه، خود آن یک برنامه رسمی تلقی نمی‌شود. یعنی این برنامه ذاتاً، نمی‌تواند برنامه یک مدرسه باشد بلکه باید طلبه در کنار برنامه‌های مدرسه، با مجاهده، سعی کند این برنامه را نیز پیش ببرد.

وقتی برنامه‌ای رسمی شد، باید زمان معین داشته باشد! باید جبر داشته باشد! باید مدرک داشته باشد! اما این طرح هدفش از پایه این است که بر محور توانمندی فرد باشد و فرد با اختیار خود در کنار برنامه‌های دیگرش با خود بجنگد و وقت بگذارد تا جواب نیازهای خود را از دل آن برنامه بگیرد.

اگر برنامه طرح تحصیل نخبگان حوزوی، چنین ماهیتی داشته باشد، یک برنامه و طرح زنده است که افراد با آن زندگی می‌کنند و ابعاد زندگی خود را با آن، تنظیم می‌کنند! اما اگر هر مقدار از این فضا فاصله گرفت، به انحراف کشیده شده است و به طرح‌های مرده در این گوشه و آن گوشه، شبیه خواهد شد.

مبنای سوم: تأکید بر محور محتوایی در کنار ابزاری

یکی از آفت‌های آموزش حوزه عملیه رسمی این است که تقریباً بیش از ۹۰ درصد آموزش‌های آن، بیش از آنکه بر محور محتوای دین و دین‌شناسی، تنظیم شده باشد، بر محور ابزارهای دین‌شناسی متمرکز شده است. ابزارها اگرچه مهم هستند ولی به نظر می‌رسد حتی زنده و واقعی شدن آنها نیازمند پیاده شدن در بستر محتوا و متن دین است و اگر این مسیر کمرنگ شود، خود ابزارها هم تخیلی می‌شوند و از ماهیت حتی ابزاری خود فاصله می‌گیرند و مشابه این داستان غم‌انگیز را کم و بیش در علم اصول مشاهده می‌کنیم.

در برنامه طرح تحصیل نخبگان حوزوی، از جهتی که بیان شد، خلاف آن چیزی که در حوزه رواج دارد عمل می‌کنیم و اتفاقاً بیشتر تأکید را بر محور محتوا و متن دین قرار می‌دهیم و ابزارها بر اساس نیاز مورد مراجعه قرار می‌گیرند.

وقتی شخص در دل دین‌شناسی، با کاستی‌های ابزاری خود، آشنا شود، مشتاقانه به سراغ ابزارها خواهد رفت و تا حدی که نیازش را بر طرف کند، حتی اگر بسیار از حد متعارف آموزش عمومی آن بالاتر باشد، آنها را خواهد آموخت.

مبنای چهارم: زمان کم و کیفیت بالا

یکی از مبانی ما این است که باید تا امکان دارد زمان آموزش را کاهش دهیم و در عین حال کیفیت را بالا ببریم. برای این منظور ما از نکاتی روشی استفاده می‌کنیم که از منظر شما می‌گذرانیم.

نکته صفرم: مهمترین اصل روشی برای افزایش سرعت و تعمیق! : روش چاه و رودخانه
یکی از اساتید از مرحوم آیت الله بهجت نقل میکردند که ایشان میفرمودند طلاب در زمان ما دو دسته بودند. طلبه های سامرائی و نجفی. طلبه های سامرائی مشهور بودند به رودخانه که منظورشان این بود که دانش وسیعی دارند ولی عمق بسیار کمی دارند. طلبه های نجفی هم مشهور بودند به چاه کن. یعنی عمق زیادی دارند ولی وسعت اطلاعات کم.

بعد آن استاد میفرمودند که روش درست درس خواندن این است که ابتداء انسان در هر مطلبی یک دانش رودخانه ای و کلی کسب کند و بعد در مکانهای لازم چاه های لازم را حفر کند.

این کار چند فائده دارد:

اول اینکه عمق بسیار زیاد میشود چرا که دانش وسیع ابزار آلات حفری به انسان میدهد که چاهها را بسیار عمیق میکند.

دوم اینکه این کار از کندن چاههای بی ثمر رهایی میدهد. شخص بعد از کسب دانش کلی است که میفهمد کجا باید چاه حفر کند و کجا لازم نیست.

سوم اینکه به کار بسیار سرعت میدهد.

چهارم اینکه ارتباط شبکه‌ای بین اجزای علم برای انسان شکل می‌گیرد چون به دلیل فاصله کم کل آموزش محتوا، شخص کل محتوا را از منظر گذرانده است و به صورت کاملا ساختاری به آن نظر کرده است.

کم نبودند دوستانی با استعدادهای بسیار قوی که مثلا از دانشگاه شریف آمده بودند حوزه ولی بعد از یک سال سیوطی خواندن عمق سیوطی ۲ ماهه حقیر را نداشتند. علتش هم همین مسأله بود که دو ماه سیوطی بنده یعنی یک بار کل سیوطی را خواندن و دو بار از اول تا آخر حفر چاه. آنها آمده بودند در مباحث بیخودی مثل علل اعراب و بناء دو ماه فکر کرده بودند ولی بنده که جلوتر مسیر را دیده بودم دریافته بودم که دانستن چنین مطلبی در مسیر اجتهاد به هیچ وجه تأثیر گذار نیست و از آن سو چاههایی که حفر کرده بودم به واسطه اصول و فقه و

فلسفه خواندن عمیق تر شده بود و حال آنکه دوستان عزیزی که ذکر کردم یک سال بدون ابزار با انگشت مشغول حفر بوده اند. خیلی به زحمت افتاده بودند ولی ثمره کار کم بود. روش و چاه و رودخانه می گوید هر کاری را باید در زمانش انجام داد! وقتی بیل پیدا کردی، بیا چاه بکن! تو در زمانی که قاشق چایی خوری داری، وقت زیادی را برای گود برداری اختصاص می دهی ولی به نتیجه کمی می رسی! فعلا به عمق ابتدائی اکتفا کن و صبر کن تا به بیل مکانیکی برسی!

البته باید باور کنیم که ما هرگز نمیتوانیم تمام حدود علم را خاک برداری کنیم. لذا فخذ من کل شیء احسنه (پس از هر چیز بهترین آن را برگزین).

زمانی در این توهم به سر میبردم که گویا میشود در تمام حدود علم عمیق شد ولی بعدها فهمیدم حتی در خصوص علوم اسلامی هم امکان پذیر نیست. بله تخصص در امهات علوم حوزوی امکان پذیر است ولی تخصص گودبرداری نسبی است و تا عمقهای چاه نفت فاصله بسیار است.

این اصل از اهم اصول تحصیل و مدیریت زمان است که چه استعدادهایی به خاطر رعایت نکردن آن تلف شده اند. چه بسیار هستند که طلاب را چنین توصیه می کنند که به جای تحصیل طولی، عرضی تحصیل کنید! به جای اینکه سریع پایه یک و دو و سه تا ده را سپری کنید، همان پایه یک را با خواندن کتب دیگر در همان زمینه دروس پایه یک، عمیق کار کنید! این توصیه به نظر من معنایش این است که به طلبه بیچاره می گویند شما با قاشق چایی خوری، چاه بکن! بیچاره را فقط به زحمت انداخته اند! اما من به او می گویم طولی تحصیل کن و بعدا برگرد این درسها را با ابزارهای جدیدی که از سالهای بالاتر به دست می آوری از نو تدریس کن و در کنار آن کتب دیگر را هم بخوان! در این روش، علاوه بر نشاط بسیار بالای علمی برای طلبه و احساس موفقیتی که به او دست می دهد، دهها برابر بیشتر از عمقی که اگر یک سال وقتش را در پایه اول تلف می کرد به دست می آورد، در طول مدتی شاید کمتر از یک دهه آن زمان، به عمق به مراتب بیشتری می رسد! فاعتبروا یا اولی الابصار.

نکته اول: اجتناب از اطراد در استطراد و اکتفا به زمینه آماده کننده

تا به حال دیده اید اساتیدی را که یک شعر سیوطی را بعد از شرح اینکه چرا این شعر در اینجا آمده است و شاهد بر چه مطلبی است، چندین جلسه در مورد آن شعر بحث می کنند؟! آیا تا به حال اساتیدی دیده اید که در الموجز، ۲۰ جلسه مقدمه «فلسفه اصول» بگویند و مطالب به ظاهر عمیقی از آینده را قبل از ورود به کتاب به

طلبه تدریس کنند؟ آیا تا به حال اساتیدی دیده‌اید که در بحث معانی مفردات صمدیه، یک دور باب اول مغنی را تدریس کنند؟ آیا تا به حال اساتیدی دیده‌اید که در شرح یک خط کتاب، ده جلسه سخن بگویند؟

یکی از معضلات بسیار عظیم در روش تدریس‌های متعارف آقایانی که در فضای فعالیت تحصیلی روشمند فعالیت می‌کنند، عدم رعایت همین اصل است. «اطراد در استطراد» اصطلاحی است که از عبارتی در کتاب کفایه بر گرفته شده است. منظور از این عبارت این است که به قدری در تدریس، به مطالب حاشیه‌ای و خارج از متن، که قرار است در آینده در کتب بعدی خوانده شود، اشاره می‌شود، که گویا رسالت اصلی این استاد، تدریس کتب بعدی است و نه کتاب حاضر! به قول یکی از دوستان گویا استاد می‌گوید: علیکم بالحواشی لا بالمتون!

گویا شرح حال کلاس این طور است که استاد هر از چندی به حواشی (یعنی متن کتاب!!!) نیز می‌پردازد!! بنای کلاس به مطالبی خارج از متن کتاب است که آن‌ها اصل هستند.

به نظر می‌رسد در تدریس روشمند، باید استاد تمرکز خود را بر چند چیز قرار دهد:

اول: بیان کاربرد مطالب کتاب و ایجاد انگیزه برای طلبه. این کار باید در سراسر فرآیند تدریس کتاب لحاظ شود تا هر لحظه انگیزه مخاطب حفظ شود.

دوم: تبیین بی‌کم و کاست خود متن، و نه مطالبی که قرار است در آینده آموخته شود.

سوم: اشاره به زیر بناهای هر مطلب و اینکه چه شده است که مطلب موجود در اینجا شکل کنونی را به خود گرفته است. گاهی این کار با اشاره به تاریخچه و گاهی از روش‌های دیگر محقق می‌شود.

چهارم: اشاره اجمالی به مطالب پیشرفته‌تر، صرفاً در حد ایجاد آمادگی ذهنی برای مخاطب. این مطلب را در اصول بعدی شرح خواهیم داد.

پنجم: تمرین و تکلیف به مخاطب، برای تبدیل شدن دانش به مهارت.

ششم: امتحان و آزمایش برای بازخورد گرفتن از مجموعه فعالیت‌ها.

سر حذف مطالبی که قرار است در آینده خوانده شود، نیز این است که دو بار وقت طلبه را به آموختن آن مطلب نگذرانیم. در ضمن معمولاً طلبه مبتدی (که در حال خواندن کتاب پایین‌تر است) برای رسیدن به ساحتی که مطالب کتابهای بالاتر را درک کند، نیاز به سپردن وقت بیشتری نیز دارد که این نیز به نوبه خود کم‌کننده

سرعت کار است. همچنین باید توجه داشت که بسیاری از برداشت‌های استاد بعدها به طور تفصیلیتر بدون سپری شدن وقت ویژه برای طلبه نخبه حاصل خواهد شد و در واقع کاری که استاد می‌کند، گرفتن وقت طلبه برای حاصل شدن چیزی در وجود مخاطبش است که وقت آن که برسد، خود به خود ظاهر خواهد شد، بلکه به طور تفصیلیتر و عمیقتر و چه بسا جهت دهی استاد سبب محدودتر شدن تحقق آن در آینده نیز بشود.

البته همانطور که عرض کردم، اشاره به اقوال مهم در مسأله یا برخی مطالبی که در آینده خوانده می‌شود در حد «خیس خوردن ذهن مخاطب به آن» پدیده نیکویی است ولی طبیعی است که چنین چیزی وقت چندانی از درس را به خود نمی‌گیرد.

همچنین باید توجه داشت که معمولاً یکی از پدیده‌هایی که در دروس حوزه بسیار مشاهده می‌شود این است که به دلیل طولانی شدن مدت زمان تدریس کتب، گاهی «سیر تا پیاز» مطلبی در چندنوبت تکرار می‌شود و جالب اینکه هر بار نیز برای طلبه تازگی دارد!! منشأ چنین پدیده‌ای نداشتن برنامه ویژه برای تثبیت مطلب و نیز شبکه‌ای نبودن ارائه محتوا در روش «اطراد در استطراد» است! وقتی اطلاعات به صورت غیر شبکه‌ای به مخاطب منتقل شود، ماندگاری آن بسیار کم خواهد شد. همچنین هدفمند نبودن تعامل با متن در روش «اطراد در استطراد» نیز مسأله‌ای دیگر است که آفت‌هایی ایجاد می‌کند که در اصول آینده به آن خواهیم پرداخت. در آنجا عرض خواهیم کرد که تدریس یک خط در ده جلسه، ممکن است درست هم باشد و تنها در صورتی نادرست است که مصداق «اطراد در استطراد» باشد و نه هنگامی که در راستای تعمیق همسو با غرض از تدریس آن درس باشد.

نکته دوم: ریشه یابی اقوال و تبیین آن‌ها در طرح زمینه واحد

استاد جلسه اول را به تبیین نظر شیخ انصاری رحمه الله در حجیت ذاتی قطع پرداخت. جلسه دوم به نظر صاحب کفایه گذشت. جلسه سوم به نظر نائینی و جلسه چهارم به نظر آ شیخ محمد حسین اصفهانی و جلسه بعد به نظر مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه کفایه. الحمد لله در هر جلسه تنها نظر بزرگواران تبیین می‌شد و به اشکالات ناظر به هر یک و ان قیل و قلت های مطرح شده پرداخته نمیشد. جالب اینکه بعد از جلسات اول، نیم جلسه هر جلسه به تبیین و نیمه بعدی آن به ان قیل و قلت پرداخته میشد. خلاصه بحث حجیت ذاتی قطع، یک ماه در درس خارج استاد فلان به طول انجامید!

این شرح حال یک درس خارج ساده است که به قول خود استاد تدریس کننده درس خارج، یک چندم مطلب هم در درس گفته نمیشد!

اگر با چنین پدیده‌ای مواجه شده‌اید حتما مطلب ما را بخوانید تا سرکوتاه شدن این درسها را بدون کم گذاشتن در محتوایش عمیقا درک کنید.

گاهی استاد به شبکه ارتباطی بین مطالب دست نیافته است و یا حداقل به قدرت تبیین این شبکه دست نیافته است و این سبب میشود که هنگام توضیح هر قول، مجبور شود از «بدایه تا نهایه» اش را جدا جدا توضیح دهد. طبیعتا توضیح هر قول یک جلسه به طول می انجامد. در مقام بیان اشکالات نیز این اتفاق ضرب در چند و به توان چندین خواهد رسید و طلبه با پدیده چند ماهه شدن برخی از مباحث خارج اصول، مواجه میشود! البته این مطلب صرفا در خارج اصول نیست بلکه در دروس دیگر نیز کم و بیش رخ میدهد.

اما وقتی استاد به نظام شبکه ای مباحث دست پیدا کند و قدرت بیان آن را نیز داشته باشد، کل مباحث را در قالب یک «زمینه» مطرح می کند که آن زمینه دارای چندین پرسش نانوشته مباحث که دَوَران کل مباحث حول محور آنهاست، آشکار میکند و بعد با پاسخهای آری یا خیر، یا چیزی شبیه به آن، تمامی اقوال را در زمینه واحد مطرح می کند.

یعنی اقوال متعدد در شبکه واحدی طرح شود و نه در عرض هم در نظامها و زمینه های در عرض.

این کار که نوعی مهندسی مباحث علمی نیز هست، نیازمند اولاً فهم عمیق محتوا در وجود استاد و در مرحله بعد تلاش استاد برای ارائه قوی و روشمند مباحث است که با وجود اینکه مقداری نبوغ میطلبد، امری است که تا حد زیادی قابل اکتساب است.

در واقع باید برای دستیابی به این روش، مسأله توسط استاد ریشه یابی شود. نمونه‌ای از این روش را در نوشتاری تحت عنوان «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» به تفصیل نشان داده ایم. آن نوشتار سؤالهای ناخود آگاه اصولیین را در ذهن شما زنده میکند و کمک میکند که شما با سیر سؤالات خودتان نظریه تک تک اصولیین را تولید کنید بدون اینکه از قبل آن نظریه ها را شنیده باشید.

این فرآیند، مرحله ان قیل و قلت را نیز کلا حذف میکند. توضیح اینکه شأن بزرگان معمولا اجلّ از این است که در صورت استدلال اشتباه کنند و اشتباه و خطا در صورت استدلال انگشت شمار است. معمولا با پیگیری

نظریات بزرگان در می یابیم که آنها در گزاره هایی بسیار اولیه با یکدیگر اختلاف نظر دارند که معمولاً هر طرف، آن چه را که فکر میکند بدیهی نیز میدانند! با آشکار شدن آن مقدمات اولیه، تا انتهای راه به سرعت پیموده میشود و فرآیند اشکال و جواب صرفاً در مرحله گزاره های اولیه است که باید نشان داد چرا درست یا غلط هستند که همانطور که عرض کردم معمولاً ادعای بداهت آنها در کلام بزرگان نهفته است و وظیفه استاد این است که روشن کند چرا آن بزرگ به بداهت گزاره ای غلط قائل شده است!

مثالهای بسیاری از این مسأله در «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» قابل مشاهده است.

نکته سوم: جدا سازی تمرین و تکرار و مجموعه روش های تثبیت از تدریس پیشتر در اصل اول عرض کردیم که متأسفانه در حوزه برنامه جدی برای تمرین و تکرار و مجموعه اموری که سبب تثبیت و تسلط محتوا میشود، چندان وجود ندارد. شاید ده سالی باشد که رسم شده است برخی از مدارس کلاسهای کارگاهی نیز اجرا میکنند که خودش معضل دیگری است که نمیخواهم اشکالاتش را مطرح کنم ولی از این جهت که گامی در راستای تثبیت است، قابل تقدیر است ولی به دلیل اشکالاتی که دارد، در مواردی، نبودنش بهتر از بودنش است.

اینها سبب میشود که بسیاری از اساتید تلاشی به منظور تحقق تثبیت در ضمن فرآیند تدریس میکنند که خود نیز سبب میشود که فرآیند تدریس بسیار طولانی شود. توصیه بر این است که چنین کاری جز در کلاسهای فردی رخ ندهد، زیرا در کلاسهای جمعی سبب تضییع وقت بیشتر کار کرده ها و با استعدادترها میشود که خود جرمی آشکار است که روز قیامت جوابی باید برای آن دست و پا کرد. بله در کلاسها فردی بر اساس صلاح دید استاد و رضایت شاگرد، اتفاق خوبی است ولی در فضای جمعی معمولاً سبب اتلاف عمر برخی و از طرفی از بین بردن انگیزه کار بیرون کلاس در وجود طلبه پرکار تر شود زیرا میبیند که کلاس شرکت کردن تنها در صورتی برایش نفع دارد که خودش بیرون کلاس کار نکند! یا به عبارت دیگر میبیند که اگر زحمت بیرون کلاس را نکشیده بود نیز در کلاس به محتوا دست می یافت.

ما در تدریس خود در صوتهای مختلف، تا حد امکان مرور و فرآیند تثبیت را حذف کرده ایم و جز در مواردی که فهم آن مطلب ارتباط مستقیم با سابق ندارد، از مرور مطالب پرهیز کرده ایم.

نکته چهارم: ادغام حداکثری فرآیند تطبیق و توضیح

معمولاً رسم بر این است که اساتید حوزه ابتدا مطلب را از بیرون شرح می‌دهند و بعد در ضمن متن نیز آن را تطبیق می‌کنند. اما همه مطالب در درجه یکسانی از سختی نیستند. برخی از مطالب در صرف فرآیند تطبیق، قابل فهم هستند و نیاز به سپردن وقتی خارج از متن در آن نیست. همچنین مثال‌ها گاهی سبب فهم عمیقتر و البته سریعتر متن نیز میشوند و حال اینکه در توضیح تئوری مطلب چنین اتفاقی رخ نمیدهد.

جالب تر اینکه در بسیاری از دروس مشاهده میکنیم که استاد ابتداء یک پاراگراف را به زبان عربی میخواند و بعد مطلب را از بیرون شرح میدهد و بعد به تطبیق عبارت میپردازد! مرحله اول گرفتن آشکار وقت طلبه است. طلبه اگر میخواهد پیش مطالعه کند، قبل از کلاس چنین میکند. خود استاد نیز باید از پیش بر مطلب مسلط باشد و نه اینکه با خواندن پاراگراف در کلاس، تازه یادش بیاید بحث بر سر چیست. لذا حکمت واضحی برای خواندن متن در مرحله اول یافت نشد.

نکته پنجم: استفاده از ابزارهای کمک آموزشی (نرم افزارها-تخته- نمودار-...)

گویا برخی از اساتید قسم خورده اند که از جایشان بلند نشوند. برخی هم قسم خورده اند که از ابزارهای پیشرفته استفاده نکنند و برخی هم قسم خورده اند که مطلب را مرتب و نموداری نکنند. برخی هم عذر موجه کمردرد یا چشم درد و امثال آن را دارند و لذا بلند نمی‌شود و از تکنولوژی استفاده نمی‌کنند و ...

نرم افزارها بسیار مفید هستند. هم نرم افزارهای حوزوی مثل نرم افزار نور و امثال آن و هم نرم افزارهای عمومی مثل OneNote و Mind-Mapper و سایر نرم افزارهای نقشه‌های ذهنی و نرم افزارهای ارائه مطلب و نرم افزارهای ویرایش صدا و نرم افزارهای صفحه آرایی و بسیاری از نرم افزارهای دیگر که هر یک از جهتی به آسان شدن فرآیند تحصیل و تسریع آن کمک میکنند.

اگر نرم افزارهای نور نبود، بنده که الان شاید نزدیک به ده کتاب نوشته‌ام، حداقل برخی از آنها بدون نرم افزار چند سال به طول می‌انجامید به طوری که شاید دو سه کتاب، به اندازه کل عمر حوزوی بودن بنده وقت می‌گرفت.

معمول نوشته‌های بنده در حدود ده-پانزده روز نوشته شده است! نوشته‌هایی که برخی باور نمیکنند کمتر از دو سال وقت گرفته باشد. زمانی که یکی از کتب وقت گرفت، کمتر از ۵۰ روز بود. کتاب «شرح و تحقیق طب الائمه» به همراه مقدمه‌ای روشمند در فرآیند دستیابی به طب اسلامی» کمتر از ۵۰ روز از بنده وقت گرفت تنها

نزدیک به ۱۶۰ کتاب حدیثی و طب قدیم و ... استفاده شده است که به نظرم فقط خواندن بدون فیش برداری آن کتب، شاید تا چند سال وقت می‌گرفت ولی در مدت کمتر از ۵۰ روز این فرآیند انجام شد.

یکی از مهمترین نکات در تسریع این فرآیند همین قدرت تعامل و به کارگیری از نرم افزارهای مختلف در فرآیند تحقیق است. انصافاً این نرم افزارها فوق العاده سرعت می‌بخشند. بعد از مقداری منبع شناسی و قدرت تعامل با نرم افزارها، مراحل بعدی بسیار سریع محقق خواهد شد. در تدریس نیز همین طور است. پیدا کردن مثال‌های زنده برای بحث‌های مختلف و بسیاری مباحث دیگر در حال تدریس و نشان دادن اصل کتب و نقل قول‌ها در کوتاه‌ترین مدت و تقویت روحیه پژوهش در مخاطب، تنها گوشه‌ای از فوائد استفاده از نرم افزارهاست.

نکته ششم: هدفمند کردن تدریس

اگر در هر کتابی روشن شود که در آن به دنبال چه هستیم، می‌دانیم که در هر قسمت به دنبال چه می‌گردیم و فرآیند تدریس سریعتر خواهد شد. وقتی بدانیم در کتاب سیوطی به دنبال تقویت متن خوانی هستیم و نه قواعد، زاویه توجهات ما به مباحث متن بیشتر خواهد شد و از طرفی توجه به قواعد با زاویه مرور و تعمیق خواهد بود. چرا باید کتابی مثل کفایه خوانده شود؟ آیا قرار است طلبه در پایه ۹ و ۱۰ تقویت متن خوانی داشته باشد؟! اگر مطلب اصولی اهمیت داشته باشد، چه اهمیتی دارد که به دقت به بررسی متن کفایه پردازیم؟

اگر هدف ما از خواندن شعری در کتاب مغنی، بررسی این است که این شعر شاهدهی بر مطلب نحوی گفته شده است، آیا بررسی مفصل مفردات آن لازم است؟ آیا خواندن صدر و ذیل شعر در دیوان او اهمیت دارد؟

آیا اگر بدانیم هدف ما در منطق در سطح مقدماتی (قبل از فلسفه خوانی) صرفاً آشنایی و تسلط بر اصطلاحات به منظور فهم کتب بعدی است، آیا ساعت‌ها خود را با اصطلاحات منطق موجهات که تقریباً در هیچ جا از کتب حوزوی به کار برده نمیشود مشغول میکنیم؟

اگر کسی بداند که هدف از لمعه صرفاً آشنایی با یک دوره فقه شیعیه و اقوال در آن است، آیا با دست خالی از ابزارهای اصولی و حدیثی و ... به سراغ استدلال‌های عمیق فقهی می‌رود یا اینکه صرفاً وقت خود را به همین تسلط بر محتوای فقهی و فضای اقوال یک دوره فقه خواهد کرد؟

فهم عمیق هدف ما از خواندن هر کتاب، فرآیند مطالعه آن کتاب را بسیار تسریع خواهد بخشید.

نکته هفتم: تدریس لایه‌ای

بسیاری از مباحث دروس حوزوی چندین لایه دارد و اگر بخواهیم از اول مطلب نهایی را بگوییم، علاوه بر پیچیدگی بسیار و دیر فهم شدن مطلب و نیاز به تکرار زیاد مطلب، معمولاً در نهایت فرآیند تدریس را بسیار طولانی می‌کند اما روش تدریس لایه به لایه، علاوه بر آسان فهم شدن مطلب و درجات آن، سرعت تدریس بسیار افزایش پیدا می‌کند. نمونه‌ای از این سبک تدریس را می‌توان در «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» در مبحث حکومت و ورود مشاهده کرد که مطلب را لایه‌های متعددی تبیین کرده‌ایم.

تدریس لایه‌ای چیزی شبیه به کشیدن «گنگ و تار» یک تصویر و آرام آرام به شاخ و برگها و ظرافتهای آن افزودن است.

نکته هشتم: حداقلی کردن شرح محتوای نادرست

بسیاری از مطالبی که در کتب قدیمی حوزوی مشاهده می‌شوند، امروزه کاملاً رد شده‌اند و نیاز چندانی به طرح و بررسی ندارند. بنده مخالف مطرح نکردن این مباحث هستم، زیرا حداقل فائده تاریخی دارند و اینکه بدانیم چه مباحثی در حوزه بوده است، بسیار مهم است، هم به جهت فهم تاریخ علم و هم به جهت فهم عبارات کتب قدیمی و هم به جهت واقع نگری علمی به اینکه مطالب حوزوی ممکن است صدها سال به صورت باطل بین علماء معروف باشد.

اما به نظر می‌رسد، نیازی نیست که این مطالب را به صورت تفصیلی و با فروعات آن مطرح کرد، بلکه باید اصل مدعای آن و ریشه آن را عمیقاً و به همراه دلیل به صورت کامل مطرح کرد و اصل آن را عمیقاً رد کرد تا طلبه مقلد کسی نباشد و دقیقاً به وجه قول و رد آن مسلط شود ولی فروعات نیاز به بررسی جدی ندارند و می‌توان به تنها فهم عادی متن اکتفا کرد. به عنوان مثال مباحث علل اعراب و بناء بر پایه تفکر تکوینی به زبان است که امروزه به وضوح باطل شده است و لذا نیازی نیست که این مباحث را با تمام فروعات و جزئیات بررسی کرد، بلکه به عنوان مثال در کتاب سیوطی در حدی که هدف تقویت متن خوانی محقق شود، از روی عبارات گذشت.

نکته نهم: تهیه جزوه متناسب با محتوای تدریس

بسیاری از مطالب هستند که واقعا نیازی به تدریس ندارند و با مطالعه شاگرد به بهترین نحو محقق میشود و واقعا نیازی به درس گرفتن آنها نیست. چرا این مباحث باید تدریس شوند؟

البته ما در تدریس کتب مختلف، برای اینکه بعدها انگ نخوریم، مجبور شده ایم که کل کتاب را تدریس کنیم تا بتوانیم بگوییم که «کل سیوطی» «کل اصول مظفر» بدون جا انداختن او، در مدت زمانهای گفته شده تدریس شده‌اند ولی واقعیت این است که در بسیاری از این مباحث نیازی به تدریس نیست و با صرف مطالعه طلبه، کار به بهترین نحو محقق خواهد شد و عمر استاد و طلبه کمتر تلف خواهد شد.

این جزوات علاوه بر کمک به بهبود فرآیند تثبیت مطلب و تعمیق محتوا، فائده بسیار مهم دیگری نیز دارند. استاد، معمولاً وقت محدودی دارد و نمیتواند در تمام روز وقتش را در اختیار طلبه قرار دهد. این جزوات و فایل‌های کمک آموزشی مطالعاتی یا صوتی، میتواند سرعت تحصیل طلبه را بالا ببرد به این صورت که به صورت منظم در خارج از وقتی که با استاد روزانه دارد، به این سیر پردازد و به صورت برنامه‌ای در عرض، سرعت کار خود را بالا ببرد. به نظر من آنچه استاد نیاز دارد، تدریس نیست بلکه پشتیبانی پس از تدریس است. صوت و فیلم به خوبی کار تدریس را انجام می‌دهند ولی آنچه استاد نیاز دارد، رفع اشکال و پشتیبانی‌های مختلف پس از تدریس است. حتی از نظر اخلاقی و معنوی، ارتباط دو طرفه با استاد است که نکاتی را به طلبه منتقل می‌کند و نکات اخلاقی یک طرفه در تدریس، در فضای تدریس مجازی به صورت فیلم نیز، تا حد زیادی منتقل می‌شود. نکاتی مثل تواضع شاگرد در مقابل استاد و امثال آن هم، در بستر برنامه‌های حضوری دیگر، به دست می‌آید. اتفاقاً خود این مسأله که استاد علاوه بر تدریس، وقتی برای پشتیبانی برای طلبه می‌گذارد علاوه بر شخصیت دادن به طلبه، سبب تقویت نکات روحیه اخلاقی و تربیتی استاد نیز می‌شود. چه بسیار فرق است بین استادی که کارهایش برایش مهم است و بین استادی که کارهایش را بهانه‌ای برای پیش برد طلبه می‌داند.

نکته دهم: برداشتن قید محدودیت زمانی جلسه

یکی از مسائلی که سبب کند شدن تدریس میشود محدودیت وقت جلسه است. در مباحثی که فروعاً زیادی دارد، استاد زحمت زیادی میکشد و در یک ساعت مطلب را به جایی میرساند و فردا مجبور است وقت قابل توجهی را صرف مرور مطلب سابق کند تا طلبه به موقعیتی برسد که بتواند مطالب جدید را بفهمد. اگر محدودیت وقت جلسه نباشد، استاد در یک جلسه صفر تا صد مطلب را میگوید و بعداً نیاز به تکرار توسط او نیست و صرفاً خود طلبه به مرور محتوا میپردازد. در برخی از رشته‌های دانشگاهی نیز این سبک در درسهایی که شاخ و برگ بسیار دارد، این روش متداول است. مثلاً در رشته پزشکی ۱۶ واحد درس قلب را به عنوان مثال در تنها چند هفته به صورت متمرکز با ساعات طولانی در روز، می‌گذرانند.

نکته یازدهم: کد گذاری

این یکی از روش‌های بسیار مؤثر در تقویت ماندگاری و حتی سرعت آموزش در مطالبی است که حفظیات بسیاری دارند. کد گذاری روشی است که با اتصال محتوای آموزشی به یک داستان به یاد ماندنی مطلب را گره میزنیم و قوت ارتباط بین محتوا و داستان سبب میشود که مطلب بهتر به حافظه سپرده شود و مرور کمتری بخواهد. ابتداء به نظر میرسد که این روش، سرعت تدریس را کاهش دهد ولی دقیقاً به عکس است، زیرا نیاز استاد به مرور را بسیار کم میکند. مرورهایی که چاره‌ای از آنها نیست، با این روش بسیار سرعت میگیرند.

نکته دوازدهم: تطبیق متن بر مثال

در بسیاری از متون حوزوی، محتوایی سنگین بیان میشود که فهم آن بدون مثال بسیار مشکل است و بعد برای آن مثالی آورده میشود. معمولاً اساتید محتوا را به زحمت توضیح میدهند و کسی نمیفهمد. بعد در مثال که تطبیق شد تا حدی فهم حاصل میشود و بعد دوباره متن را مرور میکنند. اگر از ابتدا محتوا در قالب مثال شرح داده شود و بعد به سراغ محتوای اولیه بروند، مطلب بسیار قابل فهم تر و سریعتر میشود.

البته در اینجا لازم است این تذکر را عرض کنم که ساده کردن تدریس، اگرچه سرعت را بالا میبرد و حتی به کیفیت آموزش آن مطلب خاص میافزاید ولی یک مشکل دارد و آن این است که ذهن طلبه به فهم مطالب ساده عادت میکند و به مرور زمان قدرت فهم مطالب سخت را از دست میدهد. راه حل چیست؟ راه حل این است که استاد با ارائه محتوای مشکل و بالاتر از سطح متن، چه در تدریس و چه در تکالیف و چه در امتحانات، ذهن طلبه را ورزیده کند. به عبارت دیگر به جای به زحمت انداختن طلبه در فهم مطالب آسان، با روش تدریس مطالب مسائل سخت را ساده فهمتر کنیم و در اختیار طلبه قرار دهیم و البته به دلیل سخت بودن ذاتی محتوا، ورزیدگی ذهنی حاصل خواهد شد. به عبارت دیگر، ارائه محتوای ساده در قالبی پیچیده، جز مایوس کردن طلبه ثمره چندانی ندارد ولی ارائه محتواهای پیچیده در قالبی ساده تر به ورزیدگی و حتی رشد طلبه می انجامد. گویا ما انرژی طلبه را در جایی که ذاتاً مشکل است و نیاز به انرژی دارد خرج میکنیم و نه در جایی که میتوان بدون انرژی چندانی مطلب را فهماند.

یعنی ما به جای اینکه انرژی طلبه را بی رویه مصرف کنیم، با صرفه جویی در آن، کارایی او را چندین برابر میکنیم زیرا برای او انرژی فعالیت در قسمتهای مشکلتر نیز باقی میماند. علاوه بر این، پروژه محوری که جزو

مبانی اساسی ماست که در ادامه می‌آید و نیز تدریس با محوریت فعالیت مخاطب، از اموری است که تا حد زیادی این مشکل را حل می‌کنند.

نکته دیگر اینکه، سخت بودن متون عربی در سال‌های اولیه تحصیل تا حدی ضروری است، از این جهت که بالاخره ما با این واقعیت مواجه هستیم که بسیاری از کتابهای بسیار مهمی که طلبه باید در آینده بخواند، دارای متن سختی است و اگر مهارت ارتباط عمیق با این متون در طلبه شکل نگیرد، او را از میراث‌های بسیار زیادی در این بازه ۱۰۰۰ و چند صد ساله، محروم کرده‌ایم. لذا باید در برنامه‌ای، قدرت متن خوانی متون مشکل در طلبه تقویت شود و لذا مطلبی که عرض شد، در برخی موارد مثل متون عربی ابتدای تحصیل، استثناء می‌خورد.

نکته سیزدهم: تکالیف هدفمند

به طور کلی میتوان سیر آموزش را در چند مرحله بیان کرد. در مرحله اول حفظ است. در این مرحله باید مخاطب قدرت تقلید از شما و بیان محتوای شما را به همان طوری که شما گفته اید داشته باشد. مرحله دوم فهم است. در این مرحله باید شاگرد شما بتواند مطلب را به بیان خودش، بازگو و باز تولید کند. مرحله سوم تجزیه و تحلیل است که در آن باید بتواند به ملازمات مطلب و ریشه های آن اشاره کند. مرحله چهارم مقایسه است. در این مرحله مخاطب شما میتواند مطلب شما را با آرای دیگر مقایسه کند و وجوه اشتراک و افتراق آن را بازگو کند و به ارتباط شبکه ای بین اقوال دست پیدا کند. مرحله پنجم نقادی است که میتواند در مورد نظریه اظهار نظر کند و در برخی از مقدمات آن خدشه وارد کند یا برای آنها استدلالی بیاورد. مرحله ششم ابداع است که در آن قدرت ایجاد نظریه جدید خواهد داشت.

همچنین در عرض سیر آموزشی، مخاطب شما نیاز به توانمندی در ملکه پژوهش و تفکر دارد و این نیز دارای مراحل است.

سیر آموزشی کامل باید برای تمامی مراحل دانش و مهارت مخاطب، برنامه داشته باشد. تکالیف یکی از محوریت‌ترین مسائل برای دستیابی به چنین هدفی هستند. اگر تکالیف بر اساس سطح مخاطب تعیین شوند در هر مرحله میتوانند مفید باشند. فرض کنید مخاطبی به مرحله سوم آموزش نرسیده است. طبیعی است که دادن تکالیفی که به او قدرت فهم ملازمات را بدهد مناسب است. اگر این را میفهمید، ولی به مرحله چهارم نرسیده بود، تکالیفی مقایسه ای مفید خواهد بود و اگر به این قدرت رسیده بود، تکالیفی که او را به نقادی وادارد مفید است و اگر به این مرحله نیز رسیده بود، تکالیفی که خلاقیت او را تحریک کند مفید خواهد بود.

همچنین در مهارتها نیز بر اساس قدرت مهارتی او باید تکالیفی داده شود که این توان افزایش پیدا کند. در این مرحله تکالیفی که او را به عنوان مثال مجبور به استفاده از نرم افزارها یا سخت افزارهای پژوهشی کند، بسیار مناسب است. همچنین بر اثر ممارست و تمرین مهارت پژوهشی او افزایش پیدا می کند.

نکته چهاردهم: تسلط محوری

بارها عرض کرده ایم که غالب علوم حوزوی ابزارهای فهم دین هستند و این ابزارها برای طلبه به منزله آچار برای مکانیک خودرو است. اگر مکانیکی آچارهایش در منزل باشد و برای باز کردن هر پیچی از ماشین، محتاج رفتن به منزل باشد، بهتر است مکانیکی اش را ببندد چون تعمیری ساده، ساعتها به طول خواهد انجامید. طلبه ای که ابزارهایش همراهش نباشد، عملاً قدرت پژوهش و فهم دین را نخواهد داشت. با توجه به این نکته آنچه ما در ادبیات و اصول و حدیث شناسی و امثال اینها به دنبال هستیم، تسلط بر محتوای آموزشی آنهاست و لذا باید در جهات مختلف آموزش از تدریس گرفته تا مطالعه و پژوهش و مباحثه و امتحان، برنامه ای جدی برای دست یابی به این هدف داشته باشیم. تا زمانی که این تسلط تا حد خوبی حاصل نشود، امکان رسیدن به بسیاری از ساحتهای عمیق مطلب امکان پذیر نخواهد بود.

نکته پانزدهم: امتحانات

همانطور که در اصل پنجم عرض کردیم، آموزش مراحل متفاوتی دارد. امتحان باید برای همه مراحل آموزش، امتحان باشد. آنچه امروزه در امتحانات حوزه رسم است، صرفاً برنامه ای برای مرحله حفظ و نهایتاً بازگویی مطلب است و به ندرت گاهی به مرحله سوم و چهارم نیز میرسد که معمولاً منجر به اعتراض طلاب نیز میشود. البته طلاب حق دارند زیرا آموزشی که به آنها داده شده، متناسب با امتحان گرفتن در سطح ۳ و ۴ آموزش نیست. در تدریس ایده آل اگر امتحان شیرین نباشد (تا سطح ۶ برنامه نداشته باشد) گاهی منجر به یأس مخاطب میشود زیرا میبیند که بسیاری از توانمندیهایش ظاهر نمیشود. جالب اینکه حتی امتحانهای علمی ویژه ای که حوزه بر گزار میکند هنوز در همان سطح اول و دوم مانده است و به سطوح بعدی دست نیافته است.

نکته شانزدهم: فرصت جدی رفع اشکال

یکی از قواعد مهم تدریس به نخبگان این است که حداقل به اندازه وقت تدریس به او فرصت حرف زدن و اشکال کردن و مباحثه با استاد بدهیم. این اصلی بسیار مهم است، زیرا معمولاً هر چه هم که استاد به ظرافتهای

مطلب توجه بدهد، برای مخاطب نخبه گوشه هایی دارای اشکالاتی هستند که باید حل شود و به مرحله بعد رفت.

نکته هفدهم: منبع شناسی و مواجهه از نزدیک با منابع

یکی از مهمترین نکات در دروس حوزوی این است که انسان بداند چه کتابی برای چیست و اینکه محل یافتن هر دانشی کجاست. از طرف دیگر نکته بسیار مهم دیگر، انس با منابع و مواجهه مستقیم با خود آنها و نه به واسطه نقل قولهای متأخرین است. در تدریس یکی از روشهای مهم تعمیق که البته تا حدی تسریع کننده خیلی از مباحث هم هست، ارتباط مستقیم بر قرار کردن با منابع خصوصا منابع دسته اول است.

نکته هجدهم: تاریخچه

یکی از بهترین ابزارهای دستیابی به تعمیق بیان تاریخچه هر مطلبی است. وقتی انسان معنای یک قول را بهتر میفهمد که بداند آن قول در چه بستری از تاریخ و با چه زمینه ای ایجاد شده است. این گونه هم میتواند آن را بهتر بفهمد و هم میتواند بهتر نقد و بررسی کند. تاریخچه حتی در علوم عقلی صرف مثل فلسفه و حتی ریاضیات نیز مفید است چه برسد به علوم نقلی.

نکته نوزدهم: تطبیق بر مسائل روز

یکی از مسائل انگیزه ساز که از طرفی موجب تعمیق فهم نیز میشود، تطبیق مسائل خوانده شده بر دغدغه ها و مسائل امروز است که باید در فرآیند تدریس گنجانده شود. در واقع این مسأله هم زیر شاخه ای از مرحله ۴ ام آموزش و هم زیر شاخه ای از مهارتهاست که به دلیل اهمیت ویژه آن را ذکر کردیم.

نکته بیستم: تقویت روحیه آزاد اندیشی

یکی از مهمترین روحیه هایی که یک محقق به آن نیاز دارد آزاد اندیشی است. وقتی انسان در قید و بند اقوال باشد، هیچ وقت نمی تواند حق را ببیند. آزاد اندیشی نه به معنای تقویت روحیه تخریب و نقد است. روحیه تخریب روحیه خوبی نیست. اما آزاد اندیشی روحیه بسیار خوبی است هر چند به تخریب اقوال دیگر بیانجامد. بالاخره هر کسی که که نظری دارد باید همه نظرات دیگر را باطل کند و حال یا نظر جدیدی بدهد یا یک نظر از میان نظرهای موجود را انتخاب کند.

روحیه آزاد اندیشی سبب تعمیق می‌شود و به طلبه جرأت تفحص و تعمیق می‌دهد. کسی که آزاد اندیش نیست مثل شناگری است که جرأت رفتن به زیر آب را ندارد. تنها کار او حرکت کردن در سطح آب است و هیچ وقت به گنج‌های پنهان در کف دریا دست پیدا نمی‌کند.

شاید مهمترین روش ایجاد روحیه آزاد اندیشی در مخاطب، روشی باشد که از آن به «تبیین علمی» تعبیر میکنم. معمولا عناوین و عباراتی که در نوشته‌ها یا گفته‌های خبرگاران و روزنامه‌ها مشاهده می‌شود باردار و جهت‌دار هستند. مثلا میگوید: «افسانه قتل». به محض اینکه این عنوان به کار برده میشود معنایش این است که قتلی که ادعا شده را ما قبول نداریم! عبارات اینها مملو است از جهت و تهییج به منظور اقناع حداکثری مخاطب.

اما اگر مدرس، هنگام تدریس مطالب را بدون بار مطرح کند و به گونه‌ای که مخاطب را تا دم در نظر مختار خویش بیاورد تا خود مخاطب در آن بیفتد و تا حد امکان از عبارات باردار و جهت دار استفاده نکند، عملا سبب میشود که بعد از مدتی مخاطب یادبگیرد که به مطالب به صورت باردار توجه نکند و آزاد باشد. یعنی وقتی دید که ملاحظه کرد که ملاحظه است یا هر فیلسوف دیگری، برایش اهمیت نداشته باشد و اینکه ملاحظه کرد که ملاحظه است برای او هیچ جهت و باری ایجاد نکند که به آن نظر خوش بین شود.

شاید از بزرگترین آفات خواندن میراث فلسفی عرفا و ملاحظه همین باشد. عبارات کاملا ژورنالیستی و باردار و تهییج کننده هستند و حتی انسان آزاد اندیش بعد از مدتی تعامل با میراث آنها جهت‌دار و تهییج شده میشود. بله گاهی سخنگو خداست که حق مطلق است، مانعی ندارد که باردار حرف بزند زیرا بنا نیست فرمایش خدا نقادی شود. همچنین هستند اهل بیت علیهم السلام. ولی کسی که بناست فرمایش او فهم و بعد نقد و بررسی شود، نباید چنین عباراتی داشته باشد یا باید کمترین مقدار باشد تا مخاطب از نظر عاطفی راحتتر بتواند آزادانه فکر کند. وقتی شما بگویی این مطلبی که گفتم مطلبی است که فقط اهل الله و راسخین در علم میفهمند و بعد آن را بیان کردی، ناخودآگاه مخاطب را دچار تعارض درونی میکنی به طوری که احساس میکند اگر این مطلب را نفهمد یا خلافش را فهمد بد است و تنها در صورتی که آن را درک کرد، خوب است!

اصولا اگر عالمی قوت علمی واقعی داشته باشد، به قدری مقدمات را قوی کنار هم جفت و جور میکند که خود به خود مخاطبش را به مقصود خویش میرساند و نیازی به این سنخ عبارات ندارد. البته عیبی ندارد که بعد از اینکه استاد دید که در شاگرد پذیرش عمیقی حاصل شده است، به برخی از عبارات به دلیل نکاتی تعرضی داشته باشد. این اصلی است که از آن به «رساندن و نه قبولاندن» تعبیر می‌کنیم.

نکته بیست و یکم: نقشه راه و ارتباط شبکه‌ای

اگر در آموزش اولیه نقشه کلی پیشرفت‌ها و نظریات آن علم نمایش داده شود، مخاطب خیلی عمیق‌تر درک می‌کند و حتی سریعتر می‌تواند به مجموعه آنها احاطه پیدا کند و لذا به نظر من در ابتدای هر یک از این علوم، باید تا آخرین تحقیقات علمی آن علم به صورت کلی مرور شود و در طول مباحث دائماً شاه راه‌های ارتباطی مسائل با یکدیگر تبیین شود و حتی گاهی ارتباط‌های پنهان و کوچک نیز بیان شود یا در قالب پرسش‌های هدفمند به متعلم آموخته شود.

مبنای پنجم: خروجی محوری - پروژه محوری

باید مسیر آموزش به گونه‌ای تنظیم شده باشد که شخص برای آموزش، وادار به کار عملی شود و خود فرد در تعامل با مسائل و مشکلات آموزش به هدف داشتن یک خروجی از مسیر، به آموزش برسد.

یکی از بدبختی‌های نخبه‌های ما این است که خیلی اوقات با بیان اینکه این کار ثمراتی دارد، اکتفا نمی‌شوند و از طرفی بعد از مدتی که دریایی از علم میشوند تازه میخواهند ابتدایی‌ترین کارهای علمی خویش را بیرون بدهند و چون اصلاً با ضوابط و نکات نوشتار و تحقیق و تألیف کتاب آشنا نیستند در این فرآیند آن قدر بازی می‌خورند و آن قدر اذیت میشوند که پشت دست داغ میکنند که بخواهند کاری از خود منتشر کنند!

یکی از بهترین راه‌ها برای حل این مشکل این است که تدریس استاد پروژه محور باشد. مثلاً بنده با یکی از دوستان چنین پروژه‌ای تعریف کردیم: «شرح و تحقیق جامع کتاب کافی» هدف من این بود که یک دور کل شریعت را برایش مروری داشته باشم و به او درس بگویم و از طرفی در پایان کار او با عمده مهارت‌های پژوهشی از نزدیک آشنا شده باشد و البته پایان کار بتواند یک کتاب کم نظیر یا بی نظیر نیز از خود ارائه داده باشد. تدریس من مشروط بود به اینکه ایشان بعد از هر درس تا قسمتی که انجام داده ایم، آماده کرده باشند و در عرض درس، پروژه نیز پیش رفته باشد. پروژه محوری روشی بسیار عالی برای ایجاد انگیزه و ایجاد سابقه مفید و البته خدمت به جامعه علمی است و به تعمیق و نیز تقویت مهارت‌های پژوهشی نیز بسیار کمک میکند.

البته باید در نظر داشت که پروژه باید بر اساس توان مخاطب تنظیم شود ولی باید در نظر داشت که توان واقعی او معیار است نه آنچه او از توان خود به آن آگاه است! معمول افراد عمده استعداد‌های خود را کشف نکرده‌اند. استاد باید به شناختی عمیق از مخاطب برسد که بر اساس توان واقعی او پروژه تعریف کند و نه آنچه ابتداء

مخاطب از خود می‌داند. البته برای رشد مخاطب باید برنامه ریخت تا خود او به خود آگاهی برسد و از طرفی او را پشتیبانی کرد تا او باور کند که از پس این کار بر می‌آید و این باری است که بر دوش اوست.

البته باید در تنظیم پروژه کاملا تعاملی عمل کرد تا خود مخاطب به ضرورت این کار برسد و در مورد موضوع آن به تصمیم برسد تا هم از طرفی انگیزه کافی داشته باشد و هم اینکه خودش با این انتخاب آگاهانه رشد کند.

حداقل پروژه کاری، ارائه درس توسط خود مخاطب است و بسته به توانایی‌ها و ظرفیت‌های مخاطب در قالب‌های پژوهشی می‌توان این خروجی را انتظار داشت.

مبنای ششم: تک درسی و نه چند درسی (یک درس اصلی و یک درس جنبی)

از بزرگان نقل میکنند که یک درس کم است و دو درس زیاد. بنده معمولا این فرمایش را به این صورت تفسیر میکنم که خوب است طلبه در طول مسیر آموزشها روزانه یک درس اصلی داشته باشد و یک درس جنبی. یعنی روزانه متمرکز در یک درس کار کند و حداکثر تا دو ساعت روزانه برای درس دیگری وقت گذاری کند. نیازهای طلبگی بسیار است و باید فکری برای بر طرف شدن آن نیازها داشته باشیم و از مهمترین این راه حلهای استفاده از وقت درس جنبی است که بر اساس نیازها تنظیم میشود. بعدا در مورد سیر برنامه‌های جنبی نکاتی را عرض خواهم کرد.

ماهیت طرح تحصیل نخبگان حوزوی

طرح تحصیل نخبگان حوزوی دو ساحت دارد که هر یک از دو ساحت آن، کاربردی مخصوص دارد.

گاهی مخاطب طرح تحصیل نخبگان حوزوی شخصیتی است که زبان حالش چنین است: «من می‌دانم باید چه درس‌هایی بخوانم. شما را هم در بیان اینکه چه درس‌هایی بخوانم، صاحب نظر نمی‌دانم. اما می‌خواهم حتی الامکان همین درس‌هایی که می‌خواهم بخوانم، سریعتر و با کیفیت‌تر بخوانم»

ما در پاسخ به چنین مخاطبی می‌گوییم: بسم الله الرحمن الرحيم. اصول پیش گفته را رعایت کنید، ان شاء الله سرعت و عمقتان بسیار بیشتر می‌شود. البته برای بخش‌هایی از برنامه شما، احتمالا برنامه علمی پیشنهادی داشته باشیم. یعنی مثلا شما می‌خواهی کفایه بخوانی و ما برای کفایه برنامه‌ای با اصول پیش گفته، داریم که به شما سرعت می‌بخشد.

اما گاهی مخاطب ما زبان حالش چنین است: «من به شما به عنوان یک برنامه ریز اعتماد دارم و علاوه بر نکات روشی شما، می‌خواهم از برنامه شما هم استفاده کنم و با آن پیش بروم»

در چنین حالتی پاسخ ما چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم. فصل پیشنهادات ما را بخوانید!

اما قبل از فصل پیشنهادات ما بابت برنامه علمی مهارت، ابتداء، نکاتی تربیتی در مورد نخبگان حوزوی را عرض می‌کنیم.

اصول و نکات تربیتی نخبگان

اصل صفرم: خطکشها و معیارها!

قبل از اینکه در این قسمت سخن بگویم، خواهشم این است که مطالب اینجا را از زاویه «امنیتی» و «انتقادی» نخوانید بلکه این نوشته را نوشتاری «دلسوزانه» تلقی کنید. من در این نوشته نمی‌خواهم بزرگی بزرگان واقعی را زیر سؤال ببرم بلکه به دنبال روشن کردن وجه بزرگی بزرگان واقعی هستم. اگر آیه الله بهجت انسان بزرگی است که یقیناً هست، باید بحث کنیم که منشأ بزرگی ایشان چیست و این نوشتار در راستای روشن کردن این حقیقت است. البته بدیهی است که با روشن شدن وجه صحیح بزرگی امثال آیه الله بهجت، برخی از افرادی که تا دیروز شاید در نظر شما بزرگ تلقی می‌شدند کوچک شوند و برخی از افرادی که کوچک تلقی می‌شدند بزرگ شوند. هدف این نوشتار رسیدن به خطکشها و معیارهای صحیح است. یکی از مهمترین اصول تربیتی «مدیریت دغدغه‌ها» است. دغدغه‌ها از همین خطکشها و معیارها به دست می‌آیند. وقتی کسی «سواد» را معیار بداند، اصل در زندگی او رسیدن به سواد یا همان سیاهی روی کاغذها می‌شود و اگر کسی معیار و خط کش بزرگی را «نور» بداند، طبیعتاً به گونه‌ای دیگر زندگی خواهد کرد و دغدغه‌های متفاوتی در زندگی خواهد داشت.

با خودم فکر کردم این نوشته تنها زمانی به درد مخاطبین من می‌خورد که دغدغه‌های ایشان در راستای دغدغه‌هایی باشد که نظام ارزشی قرآن و عترت، آن را اقتضاء می‌کند و تا چنین نباشد، این نوشته کارایی خود را نداشته است. لذا باید اصل صفرمی داشته باشد که ابتداء خطکشها و معیارهای ارزشی صحیح را بیان کند تا نظام دغدغه‌ها تنظیم شود و سپس بتوانیم به اصول صحیح تربیتی برسیم.

جا دارد قبل از نوشتن این اصل، چند آه عمیق بکشم و چند قطره اشک بریزم و بعد در مورد این اصل مطالب را بنویسم. افسوس و صد افسوس ...

نمی‌دانم از کجا شروع کنم و این روضه دردناک را برای بخوانم. آن قدر ابعاد این مسأله وسیع است، از هر سویی بگویی خود روضه طولانی و جانسوزی است که به سختی می‌توان آن را خاتمه داد. مختصری می‌گویم و تو مفصل خود را بخوان زیرا که العاقل یکفیه الاشارة (برای عاقل اشاره کافیست).

افسوس و هزار افسوس ...

روضه خطکشها و معیارها بسیار جانسوز است. اینکه بینی طلبه‌ها برای خدا یا بهشت به حوزه می‌آیند و در نهایت به جهنم می‌روند بسیار دردآور است.

اینکه بینی برخی از افرادی که به حوزه آمده‌اند تا عالم ربانی شوند ولی به جای آن ... یا حتی گاهی ... می‌شوند، خیلی دردناک است.

اینکه بنا این باشد که حوزه محلی برای اصلاح جامعه باشد ولی بعد از مدتی بینی که «گاهی» علامه‌های آن، از ابلیس متکبرتر هستند و هرگز وقتی برای مردم ندارند، بسیار دردناک است.

اینکه بینی حوزه که باید محلی برای اصلاح بقیه جامعه باشد، حتی گاهی برای اصلاح طلبه‌های خود برنامه منسجمی ندارد و حتی گاهی طلبه‌های دغدغه‌مند بعد از سالها تحصیل به درد جامعه نمی‌خورند خیلی ناراحت کننده است.

البته خوبی حوزه این است که همواره افرادی در آن بوده و هستند که عَلم هدایت باشند ولی گاهی به دلیل همین خطکشها و معیارهای ناصحیح، همین افراد به حاشیه می‌روند و قطاع طریق بندگان خدا (یعنی دزدان سرگردنه راه رسیدن به خدا که تعبیر برخی از روایات در رابطه با عالم غیر ربانی است)، سبب گمراهی جمع کثیری از بندگان خدا می‌شوند به این صورت که حتی گاهی افرادی که واقعا با نیت‌های صحیح و خالص وارد حوزه شده بودند، بر اثر اعمال دزدان سرگردنه، آرام آرام مسیر اصلی را فراموش می‌کنند و از صراط مستقیم دور می‌شوند.

الآن که با خودم فکر می‌کنم، می‌بینم که اگر برگردم به ده سال گذشته، تقریباً همین مسیر ظاهری را طی می‌کنم که تا کنون طی کرده‌ام. اما واقعا دوست دارم برگردم و مسیر باطنی متفاوتی را طی کنم. دوست دارم برگردم و با خلوص بیشتری درس بخوانم و توجهم به خدا را بیشتر کنم.

در یک جمله، تنها خط کش خدا، در یک کلمه «شُرک» و مقابل آن «اخلاص و توحید» است.

اگر الآن نمی‌توانی نماز با توجه بخوانی یا از مقدار توجهت در نماز راضی نیستی، با خواندن این درسها و مثلا مجتهد شدن، چیزی عوض نمی‌شود بلکه چه بسا بدتر شود!

اگر الآن هنگام درس خواندن، برای لحظاتی از خدا غافل می‌شوی، بعدا به طریق اولی این طوری خواهی بود و با خواندن این درسها چیزی حل نمی‌شود.

فرق الآن تو با زمانی که مجتهد شوی این است که وقتی مجتهد شوی، یک مجتهد هستی که نمازش کیفیت کافی را ندارد و الآن یک طلبه عادی هستی که نمازش کیفیت کافی را ندارد!

الآن یک طلبه عادی هستی که مشرک است. بعدا یک مجتهد مشرک خواهی بود!

بعدا زمینه گمراهی خودت و گمراه کردنت بیشتر می‌شود! همین!

پس به دنبال چه هستی و به کجا چنین شتابان حرکت می‌کنی؟! خدا به همه ما رحم کند.

اصل و فرع را اشتباه نگیر! اصل همین توحید و اخلاص است. اینکه وقتی درسی را می‌خوانی فقط به این دلیل بخوانی که یقین کردی که این وظیفه توست و تو هم صرفا به جهت همین وظیفه بودن بخوانی، مهم است. اگر الآن برای این هدف درس می‌خوانی، پس خوشا به حال تو! اما اگر الآن برای هر چیزی جز این درس می‌خوانی، پس بدان که هیچ وقت به مقصد نخواهی رسید.

بلکه بالاتر اینکه هر چه بیشتر تلاش کنی سبب دور شدن بیشتر تو از مسیر حق و هدایت می‌شود.

چه بسیار طلبه‌ای که معیارش در مطالعه کردنهایش، دوست داشتن و لذت بردن است. چنین طلبه‌ای بت بزرگی به نام «من» و «لذتِ من» و «علاقه من» دارد.

چه بسیار طلبه‌ای که معیارش در قضاوت در مورد افراد همین خواستنها و دوست داشتنهایش است. او نیز چنین است.

چه بسیار طلبه‌ای که معیارش در انتخاب درسی که می‌خواند بلکه در اصل طلبه شدنش، چیزی جز وظیفه است ولی هنگام خواندن آن درس، برای اینکه خود را راضی کند، به خود می‌گوید که این درس را با توجه و برای رضای خدا می‌خوانم! بیچاره! تو اصل طلبه شدنت و اصل انتخاب این رشته یا این مرکز را به خاطر وظیفه شناسی انجام نداده‌ای! چه طور خودت را گول می‌زنی و می‌گویی که برای رضای خدا می‌خوانی؟!!

تا زمانی که هدف چیزی جز تکلیف باشد، قرآن در حاشیه زندگی، نهایتاً روزی ۵ صفحه ده صفحه‌ای قرائت است که چه بسا خیلی هم در زندگی تأثیری نداشته باشد. اما وقتی دغدغه اصلی زندگی، تکلیف باشد، قرآن خواندن، به منزله خواندن کتابی است که خدا عهدی که با من بسته است در آن نوشته است و بناست آیه آیه آن، روشنگر تکالیف یا ابعاد تکالیف الهی بر من، باشد. طبیعی است که قرآن خواندن در متن زندگی قرار می‌گیرد و انسان به دنبال ثانیه‌ای و دقیقه‌ای خلوت برای مرور عهد الله با خود می‌گردد.

تا زمانی که درس خواندن برای چیزی جز تکلیف باشد، در نماز حواس انسان را از خدا به خود (درس) پرت می‌کند! اما اگر هدف از درس و تحقیق صرفاً انجام وظیفه الهی باشد، در هنگام انجام یک وظیفه دیگر (نماز) به هیچ وجه حواسمان به وظیفه سابق که وقت دیگری داشت پرت نمی‌شود. این حواس پرتی‌ها و نمازهای بی حضور و کم حضور، ناشی از دلبستگی به اموری غیر از تکلیف است و ناشی از اصل دیدن فروع و فراموشی اصل واقعی است.

آنگاه سبک زندگی در مجرای صحیح خودش قرار می‌گیرد و اعتدال به معنای واقعی در انسان محقق می‌شود. قبل از آن یا افراط است یا تفریط. یا تعجیل است یا ابطاء و کُندی. این درس خواندن‌ها و کارها و تبلیغ‌ها بهانه‌ای برای انسان شدن است و چه جاهلانه، این کارها برای ما موضوعیت پیدا می‌کند و انسانی که میوه هستی است، به جای کود، پای درخت هستی ریخته می‌شود تا هستی بارورتر شود! آری! هستی برای انسان است و انسان برای خدا، اما تمدن جدید، میوه هستی را به جای خدا، خرج خود آن می‌کند و لذا در آن پیش برد کارها اصالت دارد و نه پیش برد انسانها! گویا انسان آمده است تا جهان را آباد کند و حال اینکه: أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا (روم، ۹)

بیش از این روضه نخوانم. همین مقدار، اگر چه قطره از دریاست ولی زیاد است.

اصل اول: هیئتی بودن!

خدا رحمت کند آن استادی که میفرمود عضو بسیج بودن مهم نیست بسیجی بودن مهم است!

در مورد بحث ما هم هیئت رفتن مهم نیست بلکه هیئتی بودن و تفکر و منش هیئتی داشتن مهم است. شرح این اصل مفصل است و در اینجا صرفاً به قدر نیاز متذکر میشوم.

خدا بعضی از اساتید را حفظ کند. ایشان میفرمودند: مرحوم شهید رجایی وقتی که به شکل‌های مختلف ما را تحریم کرده بودند میفرمود: به ما اسلحه نمیدهید؟! ما هیئتی هستیم. آن زمان که تمامی تیرهای ما تمام شده است تازه شروع کار ماست. الهی بدم المظلوم....

بعد استاد میفرمودند دشمن دید که این شخص حسابش با بقیه فرق میکند و نمیتوان با او مقابله کرد لذا چاره ای جز ترور ایشان برای خود ندیدند.

خوب دقت کنید. تعبیر بسیار دقیق است. مغز تفکر هیئت و فلسفه هیئت و همه چیز در این عبارت بسیار مختصر جمع است. آن زمان که تیرهای ما تمام شده است تازه شروع کار ماست. الهی بدم المظلوم. میدانید یعنی چه؟ واقعا این عبارت فوق وصف است. انسان حیفش می‌آید آن را شرح دهد. فوق العاده است. من خودم بچه هیئتی هستم و تمام افتخارم بر این است ولی فکر نمی‌کردم روزی کسی بتواند بچه هیئتی بودن را به این اختصار با این عمق شرح دهد. فوق وصف است.

به قدر توان و حوصله سعی دارم این اصل را توضیح دهم.

خلاصه مطلب از این قرار است که انسانها در هر عملی که انجام میدهند متأثر از دو بعد احساس و عقل هستند. یا به تعبیر دیگر علم و عشق و یا به تعبیر دیگر گرایش و بینش. برخی احساسی تر هستند و برخی عقل گرا تر. عقلگراها بیشتر به علم خود بهاء میدهند و احساس گراها بیشتر به احساسات و عواطف و گرایشهای خود.

عقلگرایی مزایایی دارد که از جمله مهمترین آنها ثبات عملی است. به عنوان مثال اگر انسان عقلگرا بفهمد درس خواندن خوب است روزی ۴ ساعت درس میخواند ولی آفت اصلی عقلگرایی عدم توانایی کارهای بسیار بزرگ است. عقلگراهای صرف بسیار خشک هستند و به عنوان مثال هرگز نمیتوانند ۴ ساعت را به ۱۲ ساعت برسانند چه برسد به ۲۰ ساعت!

احساس گرایی هم فوایدی دارد از جمله شور و شوق فوق العاده که به عنوان مثال اگر عشق کسی به درس خواندن تعلق بگیرد روزی ۲۰ ساعت درس خواهد خواند ولی مشکل اصلی عقلگراها عدم ثبات است. خاصیت حس زیبا طلبی و عواطف انسان این است که بسیار دم دمی مزاج است. فلسفه آن هم این است که وقتی شخص به درس خواندن علاقه مند میشود به دلیل یافتن برخی زیباییها در برخی جهات خاص درس خواندن است. بعد از مدتی این زیبایی برای شخص عادی میشود و زیبایی دیگری که در جهت دیگری زیباییهایی دارد مورد علاقه شخص قرار میگیرد.

خلاصه کلام حقیر اینکه آنچه ما از آیات قرآن و روایات فهمیدیم این است که انسان باید احساس گرای عقل محور باشد.

عقل انسان در میدان میآید و میگوید ای انسان. اگر تو بتوانی منبعی پیدا کنی که تمامی زیباییها را در بر داشته باشد و خود به خود عاشق آن میشوی و سیم دلت به آن وصل خواهد شد. پس از آن شما یک احساس گرا هستی که شور و نشاطی دائمی داری ولی به دلیل اینکه این منبع تمام زیباییها را یک جا دارد طبیعتاً به آفت دم دمی مراجی گرفتار نمیشوی.

دین در این عرصه وارد میشود. خدا میفرماید بنده عزیز. من برای تو چنین منبعی میآفرینم که بتوانی به جمال و جلالش آن به آن نگاه کنی و سرمست عشق حقیقی شوی و به دنبالش یک انسان شوی.

آنجا که میفرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

میفرماید این منبع سراسر زیبایی را برای تو آفریدم. جایی که هیچ پلیدی و زشتی نیست و سراسر طهارت و پاکی است.

بعد از آن میفرماید: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا**

طبیعتاً تو باید عشق بورزی به چنین منبعی.

و بعد هم حکمت این ماجرا را میفرماید: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ**

که این محبت به سود خود ماست.

پیغمبری که احمد است و امیری که امیرالؤمنین است و شهیدی که سید الشهداء است و منجی که رحمه للعالمین جناب بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین فداهم اجمعین است به قدری عشق در انسان تولید میکند که میتوان خروجی قطره ای از آن عشق چمران است. چمرانی که شبانه روز ۲۰ دقیقه میخوابید .

شنیده ام برخی کم خیران از وادی تربیت الهی میگویند، نه آقا. این ربطی به عشق ندارد. شهید چمران آموخته بود که چگونه خودش را سریع به لایه های عمیق خواب مفید برساند و از این طریق مقدار خوابش کم شده بود. من نمیتوانم این سنخ حرفها را قبول کنم.

خلاصه اینکه نگاه میخواهد و بس. اگر شخص چشم عقلش را به منبع زیباییها و جلوه اسماء و صفات الهی در مخلوقات بگشاید نمیتواند عاشق نشود. به قول عین صاد ما ذاتا عاشق آفریده شده ایم.

البته همین نگاه کردن شرط مهمی است. احساس آن به آن نیاز به تجدید دارد و با خاطرات نمیتوان احساسات قوی تولید کرد. باید آن به آن به مظهر جلال و جمال الهی نگریست. برخی دوستان میگفتند که چرا خود خدا را نگفتی رفتی سراغ مظهر جمال و جلالش.

واقعیت این است که اینها ابواب هستند. تا کسی اینها را نشناسد نمیتواند خدا شناس شود. چه از خدا میداند آنکه علی سلام الله علیه شناسد؟ چه خوب گفت شاعر: به علی شناختم من به خدا قسم خدا را. چه خوب فرمود مولایمان: من عرفکم فقد عرف الله.

خلاصه اینکه نگریستن دائمی به این حجج الهی عشقی در انسان میآفریند که به تعبیر برخی از اساتید از سوخت اورانیوم هم قوی تر است و به تعبیر آن روایت مبارک از کوهها سخت تر تولید میکند چرا که کوهها در کوره آب میشوند ولی قلب مؤمن اشد من زیر الحديد است که حتی کوره هم نمیتواند تغییری در آن ایجاد کند و به تعبیر آن روایت شریف در وصف یاران آرزوی مقدم همه مؤمنان، اگر به کوهها روی بیاورند آنها را نابود خواهند کرد.

نگریستن دائمی هم راههایی دارد و از زیباترین راههای آن میتوان به این راهها اشاره کرد:

۱. هیئت مداوم

۲. زیارت مشاهد مشرفه

۳. گفتگوی روزانه در قالب زیارت و مناجات با آنها

۴. اشک دائمی که چه گوهری است اشک. به توصیه برخی از اساتید بعد از هر نماز ولو یک قطره برای عزیز زهرای اطهر گریستن.

۵. مجالس ذکر و احیای امر.

۶. تجهیز عهد قبل از هر ساعت مطالعه و کار و تبلیغ.

۷. خدمت خاکی (مثل زیارت اربعین و چایی دادن و سیاه کاری در هیئات و ...)

و بسیاری راههای دیگر.

مداومت بر این امور از انسان عاشق میسازد. چرا پیاده روی برای زیارت عصاره مردانگی این قدر توصیه شده است؟ این سختیها که انسان در مسیر وصال به اینها تحمل میکنند از انسان عاشق میسازد چرا که همه ما آنها را دوست داریم ولی چه قدر؟ یکی دوست دارد ولی به اندازه خرما. یکی کمی بیشتر و یکی کمی کمتر. ولی آن کس که واقعا تار موی امام زمانش را به دو عالم ندهد باید کار کشته شده باشد. تحمل سختی در راه وصال این کارکشتگی را می آفریند چرا که در سختی های مختلف و رها کردن خرماهای مختلف، دائما هزینه صرف شده روی محبوب افزایش میابد و در نهایت هیچ خرمایی قدر او را نخواهد داشت.

اگر بخواهم از تعابیر برخی از اساتید استفاده کنم و کلام خودم را با ادبیات ایشان مطرح کنم، باید بگویم که این تحمل سختیها از ما یک تخم دایناسور میسازد. منظور ایشان از تخم دایناسور یک ظرفیت عظیم برای پیروزی در جنگ حق و باطل است که تنها هنگامی ثمر مینشیند که یک مامان دایناسور از این تخم مرغ مراقبت کند و روی آن بنشیند تا به بلوغ کافی برسد.

هیئتی بودن از ما تخم دایناسور درست میکند که به کمک راهنمایی استادی که خود قبلا دایناسور شده است، میتوانیم به دایناسور فعلیت یافته تبدیل شویم.

البته خیلی نگران استاد نباشید. به تعبیر استاد واقعا مخلص، حضرت آیت الله فیاضی حفظه الله، وعده قطعی الهی است که کسی که تلاش مخلصانه داشته باشد و به آنچه میدانند عمل کند، خداوند هم استاد مناسبش را

نصیبتش کند. بعد میفرمودند صد جای قرآن دلیل دارد که یک موردش را میگوییم: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و بعد هم میفرمودند که اگر لازم باشد که برای کسی خود آقا امام زمان استادی کند خدا هم ایشان را میفرستد. و بعد میفرمودند که لازم هم نیست دنبال استاد رفت و این با خداست. شما خودت آنچه میدانی عمل کن، خود خدا استادش را روزی ات میکند به طوری که نمیخواهی او را به منزلت راه دهی به زور وارد منزلت میشود و پیامی که باید به تو برساند را میرساند.

البته به تعبیر برخی از اساتید زید عزه، دو شرط دارد. جهاد و تلاش که شرط اول است و دوم فینا بودن این تلاشها و اخلاص.

این هیئتی شدن که الآن توصیف کردیم معنای واقعی تقواست و طبیعتا وعده قطعی الهی است:

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ
أْمْرِ قَدْرٌ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)

طبیعتا این تفکر به داشته های خود هیچ امیدی ندارد و هرچه دارد از محبوب دارد و بس و طبیعتا دشمن هرکه میخواهد باشد. چنین تفکری در جایی که هیچ دارایی ندارد اتفاقاً عشقش زیباتر بروز میکند و احتیاجش را بهتر درک میکند و در نتیجه تقوا بهتر در او محقق میشود و در نتیجه مخرج هم برایش قطعی تر میشود. حال برگردیم به عبارت شهید عزیز: آن هنگام که تیرهایمان تمام میشود تازه شروع کار ماست. الهی بدم المظلوم.... و جالب اینکه تمام این کلمات را فرع بر جمله ما هیئتی هستیم مطرح میکنند. واقعا فوق العاده است.

پس معنایی که ما از هیئتی مد نظر داشتیم روشن شد. طبیعتا بدون ترسیم این اصول نمیتوانیم به مدرسه ایده آل دست پیدا کنیم. الآن در همین قم ما برخی از مراکز هستند که بسیار هم تشکیلاتی و به حسب ظاهر قوی عمل میکنند ولی هیئتی نیستند. رئیس یکی از این مراکز امیر بیان آمده بودند و میفرمودند که قدر خودتان را بدانید. شما مرکزتان جهادی است. در مرکز ما اگر یک روز حقوق قطع شود مرکزی باقی نمیماند ولی شما کلا جهادی شکل گرفته اید.

این نشان میدهد که آن بزرگوار به خوبی اهمیت این اصل در مدرسه سازی را درک کرده بودند ولی در عمل نتوانسته بودند ساختارهای عشق آفرین را در مرکزشان پیاده کنند.

این اصل یک اصل همگانی است که در تربیت هر انسانی چه نخبه و چه غیر نخبه مهم است و رکن کار است ولی از اینجا به بعد اصولی را مطرح میکنیم که در خصوص امور تربیتی نخبگان است.

اصل دوم: حل استغناء کاذب نخبگان

صفحه ۳۹۵ قرآنهاي متعارف (پایان سوره قصص از آیه ۷۶ به بعد) داستان قارون را شرح میدهد. به نظر حقیر، مهمترین آفتهای تربیتی که برای نخبگان رخ میدهد در این داستان قرآنی به زیبایی و لطافت هرچه تمام تر شرح داده شده است. اگر ما آفتهای تربیتی که معمولاً نخبگان با آنها دست و پنجه نرم میکنند به خوبی شناسیم طبیعتاً تحلیل خوبی از آفتهای تعامل با آنها نخواهیم داشت و در نتیجه در آفتهای ایجاد شده در تعامل با آنها تصمیم گیری صحیحی نمیتوانیم اتخاذ کنیم.

به عنوان مثال یکی از آفتهای تعامل با نخبگان این است که معمولاً وقتی یک نخبه احساس کند که شخصی پیگیر کارهایش هست نازکردنهایش شروع میشود. در مورد این آفت راهکارهای متفاوتی ارائه شده است. یک عده گفته اند اصولاً کار نخبگانی به این سبک غلط است. باید ده نفر گرفت در آنها دو تا نخبه باشد تا آنها احساس نکنند شخصی برای خود آنها برنامه دارد تا ناز در نیاورند! برخی راه دیگری رفته اند. گفته اند باید یک نخبه را همیشه تحت استرس و فشار قرار داد. مثلاً اگر ۵ تا نخبه میگیریم آنها را تهدید کنیم که ما فقط سه تا از شما را میخواهیم تا نگران شوند و ناز در نیاورند!

ولی به نظر میرسد مسأله اصلاً خوب تحلیل نشده است. علت ناز آوردن نخبه ها دقیقاً علت ناز آوردن قارون است. احساس استغناء از استاد. نخبه دائماً فکر میکند که من نیازی به این راهنما ندارم. خودم هم اگر راه بروم به نتیجه مطلوب میرسم. لذا طبیعتاً رفتارهای نام برده شده در تعامل با این مشکل نه تنها حل مشکل نمیکند بلکه بدتر از آن موجب نفرت آن نخبه از کار و در نهایت بی راهنما شدن او میشود. مشکلی که یک راهنمای واقعی عظمت آن را درک میکند. در واقع راهنما میخواست برای حل مشکل ناز کردن به او سخت بگیرد ولی در نهایت موجب فرار او میشود. بارها عرض کرده ایم نخبه شبیه ماهی میمانند. گرفتارشان راحت است ولی ننگه داشتندشان از ماهی سخت تر. لذا معمولاً این سنخ فشارها روی آنها نه تنها موجب ماندگاری آنها نمیشود بلکه منجر به مشکل بزرگتری و آن بی راهنما شدن آنها میشود.

به نظر میرسد برای حل این مشکل باید منشأ مشکل را بر طرف کرد. اگر تحلیل روحیه دامن کشی نخبگان، مطلبی است که عرض شد، طبیعتاً باید این حالت استغناء را نابود کرد. نشان داد که تو نگاه نکن که به نتیجه

خوبی میرسی بلکه نگاه کن که باید چه بشوی. به او دائما خطرات راه را نشان داد. دائما به او نشان داد که تو بدون راهنما در فلان موقعیت سقوط میکردی و در فلان وضعیت در آینده هم مشابه همان مشکلات هست. و از طرفی مخلصانه به او نشان دهیم که اصولا ما نمیخواهیم جلوی او را بگیریم یا بیخودی به او گیر دهیم و هر موقع متوجه شویم که بدون ما موفقتر است از جدا شدن او از خود استقبال میکنیم.

خب این آفت چه ربطی به اصل تربیتی دارد؟ اصل تربیتی این قسمت این است که افراد با استعداد باید به فکر حل این مشکل خود باشند و راه حلش هم پیدا کردن افراد قوی و درجه یک است. تا زمانی که ما انسانهای یک نبینیم، یک نمیشویم. استادی میفرمود تا آدم نبینیم آدم نمیشویم. در حالت عادی چنین است. دیدن انسانهای متعالی است که انسان ساز است.

با مدیریت دغدغه های انسانهای با استعداد باید به آنها نشان داد که چه بسیار مشکل دارند. شاید فرد با استعدادی که اصل را درس میداند بدون استاد راهنما بتواند خیلی پیشرفت کند، که البته به نظر من با استاد راهنما همین مسیر خیلی بهتر و سریعتر طی میشود. اما در امور معنوی و آنچه که حقیقتا اصل است، استاد راهنما نقش بسیار ویژه تری دارد و طی مسیر بدون او سختتر است. اصل تربیتی ما در اینجا این است که باید به دنبال انسانهای بالا گشت تا اهل بالاها شد. تک روی در اینجا ممنوع است و اگر کسی بخواهد تک روی کند، معمولا به عاقبتهای ناخوشایندی گرفتار میشود و در بهترین حالت بعد از چند سال، پشیمان میشود.

البته تا حد زیادی، مسأله به ظرفیت فرد بر می گردد و خداوند متعال در مسیر افراد، کسانی را که مناسب ظرفیت او هستند قرار می دهد. بیش از جستجو به دنبال این افراد، باید آماده بود که آنها را «پس» نزد!

اصل سوم: اندیشه محوری

خدا رحمت کند آنکه میفرمود استاد من او نیست که به من دانش آموخت استاد من اوست که به من اندیشیدن آموخت.

انصافا جمله زیبایی است. معمولا استعدادهایی که از باب تقریب میتوانیم بگوییم زیر ۸۰ هستند، وقتی یک حرفی را بگویی و کمی وارد عمق آن شوی آن را میپذیرند و معمولا از خودشان فکر جدیدی ندارند ولی از آفتهای تقریبا دائمی فعالیت با نخبگان این است که آنها معمولا حرفهای -از نظر استاد- ناپخته ای میزنند که مخالف کلام استاد است. خیلی از اساتید در تعامل با این مشکل بحث محدوده درسی و این نکته را که عقب هستند و باید تا سر ترم به فلانجا برسند مطرح میکنند. برخی از اساتید هم با دعا برای پختگی بیشتر نخبه(!!)

مسأله را میگذرانند. بنده قبول دارم که واقعا بحث کردن و نشان دادن نا پخته بودن کلام شخص، همه جا مصلحت نیست بلکه خیلی موارد به دلیل عدم وجود مقدمات فهم، اصولا امکان پذیر نیست ولی آنچه تحت این عنوان بنا دارم مطرح کنم یک اصل کلی تربیتی است که از آن میتوان به تربیت اندیشه محور و نه دانش محور یادکرد. یعنی ما به صورت کلی نحوه تفکرات را ذکر کنیم و نه نتایج نهایی را و طبیعتا در کنار این تفکرات تفکر نخبه مخاطب ما هم قرار دارد و حداقل باید ریشه های کلام او را برای زنده کرد تا او بفهمد کلام او در کجای جغرافیای آن دانش قرار دارند و این مقصودی است که جز با وقت گذاری ویژه استاد و تبحر فوق العاده او محقق نخواهد شد.

لذا اصل تربیتی اینجا در خطاب به نخبه این است که به دنبال استاد اندیشه محور باش و نه محتوا محور. ممکن است استادی محتواها را خورد و مرتب نکرده باشد ولی تعامل با او به تو ایده و اندیشه بدهد. به نظر من این استاد از استادی که چنین نیست ولو جهات ضعیفی دارد، در مجموع در بلند مدت پیشرفت بیشتری برای تو دارد.

اصل چهارم: کنترل ذائقه به منظور رسیدن به هدف

یکی از مشکلات دائمی تربیتی که در تعامل با نخبگان مواجه میشویم، اشتیهای بسیار زیاد آنها در یادگیری مطالب جدید و درنوردیدن حدود دانش است که معمولا با تعبیر عوامانه کم صبری یا عجول بودن میتوان از آن تعبیر کرد.

در واقع یکی از مهمترین اصول تربیتی ایجاد روحیه کف نفس در تحصیل علم است چرا که اگر این کف نفس ایجاد نشود شخص به مشکل «هیچ وقت به جایی نرسیدن» مبتلا خواهد شد. یک طلبه ای بود که سالی که بنده قم آمدم ایشان هم قم آمد. از نظر استعدادی هم نسبتا شخص قوی ای هستند. الان چند سالی میگذرد و ایشان هنوز رسائلی را که چند سال پیش شروع کرده است تمام نکرده است.

منشأ مشکل چه بود؟ اشتیهای فوق العاده ایشان که موجب شده است نتواند تمرکز کند و خلاصه اینکه الان ایشان یک دریایی به عمق یک سانت هستند.

منشأ این پر اشتیایی بی حساب و کتاب در علم آموزی، تکلیف محور نبودن است. یک بی تقوایی بزرگ که البته معمولا به آن به این دید نگاه نمی شود! خصوصا اگر به موفقیت هایی در آن دانش ها رسیده باشد! در حالی که ما نیامده ایم تا هر چه هست بیاموزیم بلکه آمده ایم تا بار رسالتی را برداریم. عوام طلاب به طلبه این چینی

میگویند: عجب طلبه خوب و فعالی! الحمد لله همه جا هست! موفق هم هست! اما او تابع نفس خود و لذتهای خویش و پرستشگر بت بزرگ «من» است و خیال میکند که سرباز امام زمان است. سرباز امام زمان حتی همین اصول و فقه را صرفاً در جایی میخواند که برایش احراز شود که این حجم و این عمق از فلان مطلب وظیفه اوست و بیش از آن وقتی برای آنها نمیگذارد ولو در نظر دیگران عمق بیشتر لازم باشد. مثلاً من خودم وقتی اجمالاً درس خارج اصول استاد مددی را شرکت میکردم، برایم در برخی از مباحث احراز میشد که بیش از این مقدار لازم نیست. ولو من نظرات فلان و فلان و فلان را ندیده ام ولی مسأله برایم حل شده است و بیش از این نیاز نیست. برخی از بحثها به جز یکی دو نظر، مراجعه نکردم، چون اصل ضرورت بحث برایم حل نمیشد و الآن هم بعد از چند سال خوشحال هستم که عمرم را در آن امور تلف نکردم. من به همین دلیل، عرفان نظری را بیشتر از آنچه که در ملاصدرا خوانده بودم، نخواندم، چون رسالت خودم را در چیزهای دیگر دیدم، هر چند که شاید در جایی شخصی به این نتیجه برسد که رسالت او این است که مثلاً عمرش را در عرفان بگذارد.

اصل پنجم: ایجاد روحیه قدردانی از علم

این یکی از آفتهای مهم نخبگانی است. معمولاً نخبگان به دلیل تحصیل راحت علم، احساس قدردانی نسبت به استاد و علم و ... ندارند و این خودش آفتهای دیگری میآفریند. برخی برای حل این مشکل پیشنهاد میکنند که نخبه را در فضای متعارفی که آمیخته ای از دانشهای غلط و نادرست است بگذاریم تا مدتی دانشهای مخلوط با جهل مرکب بیاموزد و طبیعتاً حجم بسیاری از اشتباهات را به دلیل بزرگی قائلان آنها یا ... متوجه نخواهد شد و بعد که او را با گوهر حقیقت آشنا کنیم طبیعتاً قدرداتر خواهد بود.

این روحیه هم ناشی از نظام ارزشی ناصحیح نخبگان است و الا اگر کسی با نظام ارزشی صحیح فکر کند، کار به اینجا کشیده نخواهد شد. لذا از ابتدای امر با طلبه تازه کار وارد فعالیت شدن دقتهای خاصی میطلبد. راهکار صحیح تعامل با این مسأله هم این است که منشأ آن را نابود کنیم. همان مدیریت دغدغه های نخبه از طریق تنظیم نظام ارزشی او.

اصل ششم: کنترل روحیه انزوا

معمولاً نخبگانی که درس خوان هستند انزوا طلب هستند. این انزوای بسیار موجب عدم ورود مناسب آنها به عنوان یک طلبه در فعالیتهای اجتماعی تبلیغی به نحو مطلوب خواهد بود. چند نفر از مراجع مبلغین خوبی بوده اند؟ چند مجتهد مبلغ داریم؟ بنده به عنوان مثال جناب آقای سید مهدی میرباقری را میشناسم. جناب استاد

خسرو پناه را میشناسم. اینها اجمالا مجتهد هستند و در رکن فعالیت‌هایشان تبلیغ هم هست. خدا مرحوم شهید مطهری را رحمت کند. ایشان هم همین گونه بودند. ولی انصافا معمول مجتهدین مبلغین توانمندی نیستند. نهایتا تبلیغ برای آنها در حد یک فعالیت جانبی، آن هم در حد منبر خلاصه میشود. چند تا مجتهد داریم که حاضر باشد برود داخل اتاق‌های دانشجویها و دانشجو با شلوارک جلویش بیاید و بتواند داخل اتاق دانشجویی برود و با آنها دوست شود؟ انصافا به نظر میرسد بسیار بسیار کم است. این معنایش این است که ما برای مجتهدین فعالیت تبلیغی تعریف نکرده ایم. حال ممکن است این شخص مجتهد شده، مرجع تقلید مردم هم بشود. آنگاه مرجعی می‌شود که مردم از او سؤال‌هایشان را می‌پرسند و او آن قدر از جامعه دور است که اصل سؤال را نمیفهمد و اگر هم جوابی میدهد جواب برداشت ناصحیح خودش در مورد جامعه است و نه پاسخ سؤال شخص.

به نظر می‌رسد تبلیغ غیر مجتهد (حداقل به مفهوم نسبی آن) صحیح نیست. دین شبیه یک آدم است. سری دارد. پایی دارد. دستی دارد. گردنی دارد. دماغ و دهن و بینی دارد. هر یک از این اعضای دین با یکدیگر تناسبی دارد. به عنوان مثال سر اندازه معینی نسبت به دهان دارد. حال اگر کسی این تناسب را از بین ببرد چه تولید میشود؟ در دنیای تصویر برداران از آن به کاریکاتور تعبیر میکنند. یک شیء مضحک از واقعیت خارجی. هر یک از ما یک تصویری از دین داریم و اگر تناسبات اعضای مجموعه دین را به نحو درستی درک نکنیم به دین داری کاریکاتوری گرفتار میشویم و از دین یک شیء مضحک خواهیم ساخت و در تبلیغ هم همان را به مردم عرضه خواهیم کرد. لذا در روایات فرموده اند که محاسن کلام ما را به مردم بیاموزید. لانهم لو عرفوا محاسن کلامنا لاتبعونا. ما از دین کاریکاتور به مردم عرضه میکنیم و آنها قبول نمیکنند و مسخره میکنند. اگر خود دین را آن طور که هست در قالب محاسن کلام اهل بیت و به تعبیر قرآن بلاغ و جدال احسن برسانیم، مصداق رحم الله من احیا امرنا میشویم.

انزوا طلبی نخبگان اگرچه ابتداء از لوازم برخی از روحیه‌های دیگر آنها مثل علاقه شدید به تحصیل و ... است ولی اگر نخبه‌ای وظیفه محور باشد، با این روحیات مقابله میکند و با جهاد نفس خود را به عرصه تبلیغ میزند. اما واقعیت این است که نخبگان بسیاری این کار را نمیکنند و تا جایی که بنده دیده‌ام بیشتر افراد توانمند علمی در حوزه، اصلا دغدغه تبلیغی ندارند! واقعا باورم نمیشد ولی واقعا دغدغه تبلیغی نداشتند! اصلا در فکرش نبودند! روزی که «اخبار تبلیغی» را در سایتیم به راه انداختم احساس میکردم که دارم یک موشک به قلب کاخ

سفید شلیک میکنم! و انتظارم این بود که با تبلیغ این بخش از سایت، در روزهای نخستین صدها نفر از طلاب نخبه در آن عضو میشوند و از محتوای آن استقبال میکنند! اما با کمال تعجب وقتی به افراد شرح میدادم که چه چیز عجیب و بزرگی تولید کرده ام، با بی میلی شدید حتی حاضر به شنیدن ادامه صحبت‌هایم نبودند! در خبرنامه هم هر از هفته ای، به زور ۴-۵ نفری عضو میشدند و بعد از حدود ۴ ماه که از تأسیس این بخش سایت، به زحمت ۱۲۰ نفر در آن عضو بودند در حالی که اخباری که برای ایمیل افراد ارسال میشود به زحمت ۳۰ نفر باز میکردند و به زحمت از این ۳۰ نفر ۷-۸ نفر بر روی لینک داخل آن کلیک میکنند تا به داخل سایت بیایند! (طبق آماری که ایمیلرلایت ارائه میدهد)

عجب! واقعا عجیب است! مگر نفرمود «لینفقوها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم»؟! اما وقتی وظیفه محوری نباشد، تفقه در دین به تفقه در احکام آن هم بخشی از احکام با رویکرد فردی، منحصر میشود و انذار هم از شئون حوزه خارج میشود! بعد که میگوی پس انذارتان کجاست؟! میگویند ما طلبه میپروانیم! سؤال من این است که آیا تو که خود فهمی از نیازهای مردم نداری، چه طور میتوانی طلبه ای تربیت کنی که به درد مردم بخورد؟! در درس شما چه مطالبی به طلاب آموخته میشود که به درد انذار مردم میخورد؟! افسوس از توجیحات باطلی که منشأ اصلی آن یک چیز است! سختی کنار آمدن با روحیه هایی که ترک آنها آرامش لحظه ای و ابتدایی ما را آسیب میزند. تکبری که باید کنار گذاشته شود ولی ...

اصل هفتم: کنترل روحیه اجتماعی شدید

برخی از نخبگان بر خلاف روحیه معمول، زیادی اجتماعی هستند. خصوصا بعد از انقلاب یک تعداد از این افراد تولید شده اند و آفت اصلی این سنخ نخبگان دو چیز است. اول نگاه کلی گراست. اصولا عادت ندارند روی جزئیات وقت بگذارند و این بسیار آفت ساز است چرا که شناخت دقیق بسیاری از کلیات در قالب این جزئیات محقق میشود. دوم اینکه یکجا نشان دادن این افراد بسیار سخت است و لذا کار علمی عمیق نمیتواند انجام دهند و به آفتهایی از قبیل همین دین داری کاریکاتوری و ... گرفتار میشوند. دو اصل بعدی بسیار ناظر به این افراد میتواند باشد.

راه حل اصلی حل این مشکل هم ایجاد تفکر وظیفه محور در اینهاست. وقتی وظیفه اقتضاء کند که کاری انجام شود ولو با روحیه من سازگار نباشد، به آن تن میدهم و با نفسم جهاد میکنم.

اصل هشتم: ایجاد روحیه ساختار شکن و نجات از ساختارها

اصولا یکی از مشکلات اساسی جامعه ما (جامعه علمی و حتی فضای کلی جامعه) ساختار دیوانی و بروکراسی حاکم است که کار را بر نخبگان بسیار دشوار میکند. نخبگان بیچاره هم به صورت ناخود آگاه در این ساختارها قرار میگیرند و عمرشان بیهوده فرسوده میشود. چه قدر زحمت برای گرفتن یک دکترایی که فایده علمی آن را در مدتی بسیار کمتر میتوانند تحصیل کنند. از آنجا که نخبگان ورودی ما در این جامعه زندگی کرده اند و عمیقا تفکر بروکراسی در آنها نهادینه شده است، گمان میکنند که گویا سطح ۳ داشتن یا ۴ داشتن بسیار امر مهمی است و حتی در ارزیابی توانایی افراد هم روی این ملاکها عمل میکنند. مثلا میگویند فلانی رئیس فلان جاست یا در فلان محیط استاد است یا ... و حال اینکه آیا اینها ملاک است؟ چه بسیار افرادی که در زمان ما بسیار شهرت دارند و ... ولی ربّ شهره لا اصل له. این نخبگان بیچاره هم به همین عناوین جذب مؤسسات و محیطهای مختلف میشوند و مسیری که بسیار بسیار سریعتر و با کیفیت تر قابل تحصیل بود را در چرخ دنده هایی میگذرانند که به گونه ای طراحی شده اند که مطمئن باشند که این نخبگان اوقاتشان تلف خواهد شد. تا نخبه را از بند عناوین دکتر و مهندس و حجت الاسلام و علامه و آیه الله خارج نکنیم اصولا کار علمی عمیق امکان پذیر نخواهد بود.

چه بسیار دوستانی دارم صرفا درس خارج مراجع شرکت میکنند تا به این عنوان وقتی در شهر خود از آنها میپرسند درس چه کسی میروی بگویند درس فلان مشهور و حال اینکه بازی علم بازی دیگری است و راه دیگری میطلبد.

یکی از اساتید پر سن و سال از قول ملا علی همدانی نقل میفرمودند که درس خارج مراجع نروید. مراجع پیر شده اند و حوصله کار علمی ندارند و از طرفی سرشان شلوغ است و و بعد ایشان اضافه میفرمودند که تازه در زمان ما مسائل سیاسی هم اضافه شده است! ... بعد در ادامه میفرمودند که استاد آن کسی است که شما بتوانی با او کنار کرسی بنشینید و چایی بخورید.

یکی از اساتید دیگر که ایشان هم نسبتا صاحب نام هستند و البته بسیار بسیار توانمند هستند با لهجه اصفهانی شیرینشان میفرمودند شاگردی که استاد را با شلوار خانگی ندیده باشد شاگرد نیست!

استفاده از اساتید واقعی میسر نیست مگر رهایی از ساختارها و اسمها و الا هر کسی میداند که با این دو واحدی ها چیزی حاصل نمیشود.

لذا از ارکان تربیتی تعامل با نخبگان خارج کردن آنها از این برنامه هاست. نجات از نمره و مدرک و ... البته لازم به تذکر است که منظور ما این نیست که نخبه دکتری نگیرد. نه. فعلا در نظام موجود چاره ای نیست بلکه منظور ما این است که از تفکر دیوانی نجات پیدا کند تا راه علم بر روی او بسته نشود.

طلبه ای بود که در منزل ما مدتی درس میآمد. ایشان ابتداء بسیار پایه به نظر میرسید. آن زمان بنده هنوز پرونده رسمی استادی در مرکز مدیریت نداشتیم. لذا ایشان که درس من میآمد برایش حضور و غیاب محسوب نمیشد و از طرفی به خاطر قانون حوزه که باید سر کلاس میرفت شهریه اش قطع میشد. با کمال تعجب دیدم که ایشان با وجود اینکه متأهل بود و فرزند توراھی داشت بحث از نرفتن سر درسهای دیگر میکرد. من هم برای اطمینان از ایشان، به ایشان نگفتم که بنده میروم پرونده استادی میگیرم ولی از این باب که بسیار از این کار ایشان خوشم آمد ایشان را لایق دانستم که برخی از درسهایی که هیچ وقت برای کسی آنگونه برگزار نمیکنم برای ایشان برگزار کنم. خلاصه اینکه بعد از مدت کمی ایشان بُرید و صرفا درس سر صبح ما را میآمد و بقیه روز درسهای رسمی میرفت و آن درسهایی که بنده در عمرم فقط برای ایشان گذاشته بودم نیامد. خود ایشان صریحا میفرمود که هیچ درسی برای من به اندازه درس شما استفاده ندارد ولی چه کنم که مجبورم و اگر نیایم برای من حضور و غیاب نمیزنند. جالب اینکه همان درس سر صبح را هم که میآمد به طفیل درسهای رسمی می آمد و اگر درسهای رسمی تمام میشد به شهرستان خودشان میرفت و درس صبح ما را حاضر نمیشد. به نظر میرسد مشکل اصلی این طلبه همین بود که با اینکه میدانست ملاک علم و استفاده است ولی خواه ناخواه در نظام دیوانی هضم شده بود و نمیتوانست برای خود برنامه ای خارج از آن نظام تعریف کند بلکه هر چه بود طفیل و سایه آن نظام قابل برنامه ریزی بود و چه خوب شد که بنده از اول برنامه را آشکار به ایشان نگفتم چرا که خوب ایشان را نشناخته بودم و اشتباها ایشان را به فضایی میآوردم که هنوز لایق حضور در آن ساحت نشده بود.

آیه ای که افراد باید با خود دائما تکرار کنند : «من یتق الله يجعل له مخرجا» است. وقتی تقوا و وظیفه شناسی، اقتضاء کند که خارج از دیوانها و نظامات متعارف باشیم، این کار را میکنیم و خدا مخرج و گشایش را ایجاد میکند.

اصل نهم: کنترل زبان

یکی از بزرگترین آفتهای نخبگان عدم کنترل زبان است و طبیعتاً باید در فضای مخصوصی یک برنامه اساسی برای آنها داشت. از امیرالمؤمنین سلام الله علیه روایت شده است که الناس اعداء ما جهلوا. مردم دشمن آن چه نمیدانند هستند. نخبگان برخی از دقایق امور را میفهمند که به راحتی در حیطه تسلط دیگران در نیامد و مصداق جهل‌های دیگران است. طبیعتاً به زبان آوردن این مسائل بسیار شیرین است ولی از آن شیرینی‌هایی که سر سبز میدهد بر باد.

به عنوان مثال شخص نخبه می‌رود چند جلسه‌ای سر درس یکی از مراجع مشهور و مثلاً متوجه میشود که این آقا از آن مواردی است که رب شهره لا اصل له. حال این فرد در جامعه قرار میگیرد. اگر خدای نکرده نیاموخته باشد که این زبان را کنترل کند هم به کیان شیعه آسیب زده است (مسأله مهم مرجعیت) و هم به خودش.

همین طور است برداشتهای او از دین. برداشتهای عمیق از دین نباید همگانی شود بلکه صرفاً به اهلش داده شود. چه زیبا نقل شده است از امام صادق سلام الله علیه به اسناد متعدد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَامَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تُحَدِّثُوا الْجَهَّالَ بِالْحِكْمَةِ فَتَظْلِمُوهَا وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهُمْ.

طبیعتاً پخش مطالبی از این سنخ در توده عمومی مردم چیزی جز عدم رعایات مداراه الناس و ظلم به حکمت و حمل الناس علی رقاب اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود.

و چه بسیار دیده‌ام در طبقه بسیار بسیار بزرگان که این مسائل را رعایت نمیکنند و جز خواری و خفت برای خودشان و دین دیگر باقی نمیگذارند.

من یک زمان فکر میکردم در میان طلاب باید ۵۰ درصد مطالب را سانسور کرد و در میان مردم ۸۰ درصد. الان بعد از مدتی پخته تر شدن، فهمیده‌ام در میان طلاب ۹۰ درصد مطالب را باید سانسور کرد و در میان مردم ۹۹ درصد. تازه آن یک درصد را هم به مردم زمینه دار میتوان گفت، نه هر کسی!

اصل دهم: سیاست و عقل اجتماعی

یکی از مهمترین نکات تربیتی در تعامل با نخبگان آموزش سیاست هر نوع برنامه‌ای است. معمولاً نخبگان فقط نخبه‌درسی هستند ولی در اینکه چه کاری را باید با چه روشی انجام دهند معمولاً از احمقترین مردم هستند.

یکی از اساتید تعبیرش در مورد نخبگان تعبیر جالبی بود. میفرمودند نخبگان معمولاً خرهای باهوشی هستند! من در کانال سروشم، یک زمانی در مورد مهارت‌های لازم مطالبی مینوشتم که خواندن آن برای نخبگان فوق ضروری است! خواستید مراجعه کنید. در هشتگ روزی روزگاری، شماره های ۳۰ تا ۴۷ تقریباً: [@mi_rzaei_ehya](mailto:mi_rzaei_ehya)

اصل یازدهم: مرحله چشیدن علم

یکی از ارکان اساسی تربیت اسلامی همین مطلبی است که اینجا عرض میکنم و این هم اختصاصی به نخبگان ندارد ولی در آنها از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است.

ریاضی از علومی است که شخصی میتواند به راحتی آن را بیاموزد، حال مسلمان باشد یا کافر، متقی باشد یا فاسق. به اصطلاح نسبت به فرد لا بشرط است. به صورت کلی علوم متعارف دنیای امروز از این سنخ هستند. حتی فلسفه اسلامی و عرفان نظری و منطق و اصول و فقه و کلام و حتی اخلاق هم از این سنخ علوم هستند. یعنی در زمان ما مستشرقینی هستند که اصلاً ممکن است ضد دین باشند ولی به خوبی یک کسی که عمرش را در اخلاق اسلامی گذاشته است اخلاق اسلامی بدانند. آراء را بدانند و در هر مسأله به تفصیل ادله آگاه باشد و در نقد ادله هم تبحر ویژه داشته باشد. حتی علم عرفان نظری هم از این سنخ علوم هستند. یعنی در بین عرفاء هستند کسانی که ادنی درجات شهود هم نداشته اند ولی به سطر به سطر کلام عرفاء بسیار بسیار مسلط هستند و به خوبی علم عرفان نظری را تقریر میکنند.

اما نباید فراموش کرد که سنخ دانش در شریعت اسلام از سنخ لا یمسه الا المطهرون است. مراد از علم در شریعت چیست؟

یک گزاره را در نظر بگیریم. دنیا فانی است. یا به عنوان گزاره ای دیگر خدا هست. یک فیلسوف ممکن است با براهین بسیار قوی فلسفی ثابت کند که دنیا فانی است یا خدا هست. ممکن است ثابت کند یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله. ولی آیا صرف دانستن این گزاره ها سبب میشود که یک فیلسوف مسلمان در تمام عرصه های هستی خدا را دخیل کند؟ یعنی در عمل در زندگی اش دنیا را فانی بداند و فقر خودش را به خدا احساس کند و تمام زندگی اش را بر این اصل مبتنی کند.

هرگز چنین نیست. چه بسیار کسانی که به خوبی میتوانند اثبات کنند دنیا فانی است ولی سراسر زندگیشان را دنیا پرستی فرا گرفته است و چه بسیار کسانی که میتوانند به بهترین وجوه تقریر کنند که چرا انتم الفقراء الی الله ولی در عمل سراسر زندگیشان مصداق آیه شریفه * (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾) * باشد.

بسیار است که ما چیزی را میدانیم و به مقتضایش عمل نمیکنیم. چه میشود که گاهی به علوممان عمل نمیکنیم. سر بحث در احساسات ماست. حال چه میشود که گاهی با آنکه میدانیم امری نیکو است احساساتمان بر خلاف آن نکویی شکل میگیرد و در عمل به سراغ آن عمل نمیرویم؟ عمده اش یک بحث فنی است که از آن ما تعبیر به علم دینی میکنیم.

برای اینکه گرایش ما هم مطابق به علوممان شود باید علوم ما به مرحله چشیدن برسند. تا علم به این مرحله نرسد هرگز ثمرات بالایی نخواهد داشت. هزار هم که بدانیم انتم الفقراء را و هزار بار هم که بدانیم کل شیء هالک الا وجهه تا زمانی که این حقیقت را نجشیم به در زندگی ما ثمر ساز نمیشود. این است آن چشایی مخصوصی که میفرماید لا یمسه الا المطهرون.

حال چگونه علوم ما به مرحله چشیدن میرسند؟ تقریر آن به صورت یک دور هرمنوتیکی علم و عمل است. وجود ما ابتداء یک چراغ قوه ای دارد که منطقه ای را روشن میکند. اگر به مقتضای علممان عمل کردیم نور چراغ بیشتر میشود و محدوده بیشتری نمایان میگردد و حال دوباره اگر عمل مطابق مقتضای آن علم آمد دوباره رشد صورت میگیرد و همین طور داستان تکرار میشود. این سنخ دانشی که به مقتضای من عمل بما یعلم علمه الله علم ما لم یعلم شکل میگیرد یک علمی است از سنخ چشیدن. وقتی میگوید دنیا در نظر من از آب بینی بزی پست تر است، تمام وجودش آن را تصدیق میکند و از بند بند وجودش تا سر تک تک تارهای موی بدن آن فرد تأیید کننده این کلام است.

حال اگر در مرحله ای از این مراحل این دانش آن طور که باید طی نشد و سطح دانش از طریق عملیات فکری افزایش یافت ولی شخص به مقتضای آن عمل نکرد. تمام مصیبت از اینجا شروع میشود و این میشود که فرمود: * (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَؤُوا السُّوَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) *

این منشأ همه مشکلات است. ما درس دین میدهیم ولی از سنخ ریاضی و فیزیک. اخلاق خواندنی که متخلق نسازد و عرفانی که عارف نسازد چه فائده ای دارد؟ آیا جز یک مشت اصطلاحات و کیسه اطلاعات ساختن که خیلی خوب تقریر میکند ولی سراسر دنیا و سراسر جاه طلبی و ریاست طلبی است؟!

خوب حرف میزند ولی خوب عمل نمیکند.

تازه این بهترین فرض است. چرا که به تجربه شخصی دیده شده است که اگر شخص خیلی حقایق را درک نکرده باشد وقتی در فضای ادله واقع میشود نمیتواند آن طور که باید مسیر ادله را طی کند و بسیاری ظرافتها از چشمانش پنهان میماند و به مبانی فاسد عجیب و غریبی میرسد که منشأش جز جهلهای او نیست.

انصافا این قسمت بسیار ظریف است و از اهم اصول تربیتی است که باید به آن دقت شود. لذا شروع کردن با هر عده از افراد هیچ وقت به معنای تعهد طرفینی برای ادامه مسیر نیست. به محض اینکه عدم صلاحیت شخصی برای ادامه مسیر احراز شد یا باید آن شخص اصلاح شود و یا اینکه از ادامه مسیر با او معذور خواهیم بود. ادامه مسیر علمی با او جز تولید غول یا دایناسور وحشی ثمره ای نخواهد داشت.

اصل دوازدهم: آلآن همین بسه!

استاد هیچگاه نباید افسارش را به شهوات شاگرد بدهد. وقتی میداند که جای فلان مطلب یک ماه دیگر است، نباید آلآن به دلیل پرسش مخاطب و اصرار او، مطلب را به او ارائه دهد. البته دورنمایی عیبی ندارد ولی تفصیل هر چیز در محل خودش نیکوست و الا به سبب فراهم نبودن بسیاری از مقدمات علاوه بر گرفته شدن وقت زیاد، ثمر بخشی مطلوب را هم نخواهد داشت و گاهی سبب میشود که اصل حرف که در موطن خویش کاملا پذیرفتنی است، به فعلیت نرسد و حتی در زمان خویش نیز دیگر پذیرفتنی نباشد.

اصل سیزدهم: ارجاع به دیگران

گاهی استاد در برخی از مطالب، نفر اول آن اندیشه است. گاهی برخی از اندیشه ها نیز قبول ندارد. خوب است بعد از طی شدن یک سری گردنه ها و فراهم آمدن بسیاری از مقدمات، وقتی میخواهیم نظرات دیگران را به مخاطب خویش آموزش دهیم، او را به نفر اولهای همان نظریه ها ارجاع دهیم. چون من استاد آن نظریه را قبول ندارم، چندان انگیزه ای برای دفاع از زوایا و حواشی آن و تبیین دقیقش ندارم ولی صاحب آن نظریه دقیقا به عکس است. او را به صاحب نظریه ارجاع دهید. به نوشتارهایش و به استفاده حضوری از او و به صوتهای درسها او. به این صورت شاگرد شما نظریه را از صاحب آن دریافت میکند و با شما مباحثه میکند و این علاوه بر فوائد علمی برای خود شما، عمق شاگرد را بسیار افزایش میدهد.

هدف نباید تربیت مقلد باشد بلکه باید هدف تربیت انسان آزاد باشد. آزاد از شهوتها و آزاد در تصمیم گیری برای ادای تکلیف و برداشتن بار رسالت.

بیشتر اساتید هدفشان این است که حرف خودشان را به مخاطب بقبولانند ولی روش صحیح این است که آزاد اندیشی را به او بیاموزند. یکی از بارزترین مصادیق این مسأله ارجاع حقیقی به دیگران است.

چند تذکر اجرایی حیاتی

اول: مطالعه، استاد، مباحثه و تناسبات آنها

استاد خوب واقعا بیش از ده ساعت مباحثه ارزش دارد و مباحثه خوب بیش از ده ساعت مطالعه ارزش دارد. تدریس خود شما هم تقریبا در حکم مباحثه است. این معنایش این است که یک استاد خوب در یک ساعت کار صد ساعت مطالعه را انجام میدهد. ای کاش طلاب میدانستند و بعد به دنبال استاد خوب میگشتند. استادی که بیاید متنی را توضیح دهد که شما خودتان میتوانستید از شرح بخوانید که استاد نیست. ولی افسوس آن قدر استاداها اینگونه شده اند که برخی تصور کرده اند استاد دیدن چندان اثر ندارد.

خدا میداند استاد عظیم الشان ما جناب آست الله سید احمد مددی بنده حقیر را ۵۰ سال جلو انداختند. واقعا هنر است. گاهی یک کلمه از استاد فیاضی در یک بحث علمی دقتی دارد که پنجره ای به یک مفهوم بسیار وسیع میگشاید. واقعا استاد مهم است و هیچ گاه با چیزی قابل تعویض نیست.

گوش دادن فایل نمیتواند جایگزین استاد شود. بله یک راه هست که شما فایل یک استاد را گوش دهید ولی در خارج با همان استاد بتوانید رفع اشکال داشته باشید. این هم نقش کلاس را تا حد خوبی ایفاء میکند.

گاهی گفته میشود فایل گوش دادن نکات اخلاقی را منعکس نمیکند ولی بنده قبول ندارم. بسته به شخص دارد. برخی در حضور هم تأثیر نمیگیرند ولی برخی در فضای فایل هم بسیار متأثر میشوند.

یادم هست که یک بار خدمت مدیر یکی از مدارس رسیده بودم که شخص صاحب نام و معتبری است. بعد از چند دقیقه صحبت ایشان به حقیر فرمودند وقتی داخل شدی احساس کردم پسر آیت الله فیاضی داخل شد و آن قدر شبیه ایشان برخورد میکردی که فکر کردم ده سال است درس ایشان میروی. بگو ببینم چه قدر درس ایشان رفته ای؟ من هم طفره رفتم و یک جور دیگر جواب ایشان را دادم.

واقعتش بنده یک ماه بیشتر از محضر استاد حضوری استفاده نکرده بودم ولی استاد را بسیار بسیار قبول دارم و خود به خود با فایل گوش دادن لحن صحبت کردنم و حتی دست تکان دادنم شبیه ایشان شده بود.

بله طبیعی است که حضور فیزیکی هم کم تأثیر نیست ولی واقعیت این است که فایل هم بسیاری از مطالب را منتقل میکند و این بسته به روحیه شخص دارد.

خلاصه اینکه استفاده از استادان قوی فرصتی بسیار مغتنم است و نباید به خاطر مشغله ایجاد شده توسط محیطهای تحصیلی مختلف از قبیل موسسه و مدرسه از این مسأله غافل شد. استادان بسیار قوی که حاضرند وقت بگذارند کم نیستند ولی مشتری آنها بسیار کم است.

مباحثه هم قواعد خاص خودش را دارد. مباحثه اگر درست انجام شود بسیار در تعمیق مطلب مؤثر خواهد بود. البته بحث تفصیلی از قواعد مباحثه و مطالعه و تدریس مجال خود را میطلبد ولی در این کتاب برای آشنایی اجمالی با برخی از مهمترین اصول این امور، بحث مختصری را مطرح میکنیم. قواعد کلی مباحثه از این قرار است:

الف. هرچه درس خواندن سرعت میخواهد در مباحثه اصلاً عجله ای نیست. هیچ مشکلی ندارد که شما در حال خواندن خارج باشید ولی مباحثه رسائل شما هنوز ابتدای کارش باشد.

ب. مباحثه نقش مروری بسیاری قوی ای دارد و لذا توصیه میکنیم که تا زمانی که درسی تمام نشده مباحثه صورت نگیرد. در این صورت مباحثه هم نقش مروری خواهد داشت و هم تعمیقی و هم با کیفیت بهتری انجام خواهد شد چرا که مباحثه بعد از تمام شدن مباحث، مباحثه بعد از احاطه به کل آن علم است و طبیعی است که تعمیقتها نسبت به زمانی که تنها درس همان روز را خوانده اند، بهتر رخ خواهد داد.

ج. مباحثه باید تکلیف محور باشد. یعنی هر یک از افراد گروه به عنوان مثال شرح مختلفی را مطالعه کنند و در مباحثه اطلاعات را به اشتراک بگذارند. اینکه دقیقاً چه تکلفی در چه مباحثه ای الزامی است با راهنمایی استاد مشاور باید صورت بگیرد.

د. مباحثه باید خروجی محور باشد. صد افسوس که طلاب یاد ندارند برای خود سابقه خوب درست کنند. اگر در این ۵۰۰ سالی که از شرح لمعه میگذرد سه تا طلبه درست و حسابی که لمعه را بحث میکنند اطلاعات بحث شده بین خود را به اشتراک میگذاشتند امروز شروح خوبی از شرح لمعه موجود بود ولی افسوس امروزه حتی یک شرح استاندارد یا یک تحقیق قوی در مورد این کتاب یا کتاب جواهر وجود ندارد. انصافاً بسی

افسوس که کتبی مثل شرح کافیہ رضی رحمہ اللہ حتی یک تحقیق قوی ندارد. این یک واقعیت است که ما در آینده نیاز به یک رزومه داریم ولی افسوس که به این واقعیت توجه نداریم.

ہم مهمترین نکته در مباحثہ نظم است و مباحثہ غیر منظم بسیار کم فایده است.

در مورد درس دادن ہم چند قاعدہ بسیار مهم وجود دارد:

الف. اگر شاگرد ندارید نگران نباشید. میتوانید با یک طلبہ سال پایینی قرار مباحثہ بگذارید و بہ دلیل تسلط بیشتر شما بہ مطلب، طبیعتاً مباحثہ بہ درس تبدیل میشود. از طرفی بہ نفع آن طلبہ نیز هست و البتہ طبیعی است کہ باید از نظر اخلاقی این مسأله را بہ او گوش زد کنید کہ اگر خواست مباحثہ را تعطیل کند ولی معمولاً بہ دلیل فائده بسیار این سنخ بحثها شخص راغب بہ حضور در مباحثہ است.

ب. در درس گفتن حتما کتابی در عرض کتابی کہ تدریس میکند مطالعه کنید. این کار بہ مرور زمان و دفعات متعدد تدریس محدودہ دانش شما را بسیار توسعہ میدہد. بہ عنوان مثال اگر کتابی سه شرح مهم دارد حتما در تدریس کتاب در بار اولین مهمترین شرح در عرض را ببینید یا بہ عنوان مثال در تدریس مغنی کتاب در عرضی مثل نحو وافی یا حدائق الندیہ یا شرح تسہیل مفید است.

ج. قرار نیست در تدریس فقط شما برد کنید. مطلب را آن قدر برای شاگردتان تکرار کنید کہ اولاً خودتان حفظ شوید و ثانیاً او ہم کاملاً مسلط شود. بہ اندازہ کافی او را درگیر کنید. حتی الامکان تمام مطالب را با دغدغہ قبلی بہ او بیاموزید.

د. از شاگردتان کار بخواہید. کار باعث رشد او و خروجی بہتر کار شما خواهد شد.

ہم سعی کنید حتی الامکان درسهای خود را ضبط کنید.

و. باید در هنگام خواندن دورس بہ نحوہ ای جزوہ نویسی کردہ باشید کہ امروز برای تدریس کتاب نیازی بہ کتب جانبی نداشته باشید ولی اگر ہم بر فرض این کار را نکرده اید سعی کنید لا اقل امروز را از دست ندهید و جزوہ خوبی در این زمینہ تہیہ کنید. حتی الامکان جزوہ کامپیوتری باشد.

ز. سعی کنید ساعت کلاس را سر صبح تنظیم کنید تا در ساعتی که احيانا خواب هستيد به بهانه کلاس از وقت استفاده کنید. حدود ساعت ۳-۵ ظهر نیز ساعت مناسبی است چرا که معمول افراد نمیتوانند از این ساعات به خوبی استفاده کنند ولی هر چه هست برکت صبحها چیز دیگری است.

ح. سعی کنید لا اقل با چندین استاد متبحر مشورت کنید و از تجربیات تدریس آنها سود بجوئید. البته خواندن کتابهای روش تدریس هم چندان کم فایده نیست.

ط. از مهمترین مشکلاتی که مانع از تدریس شما میشود مشغله دائمی طلاب درس خوان است. یعنی شما همیشه به بهانه مشغله سراغ تدریس نمیروید ولی واقعیت این است که این مشغله ها هرگز تمام نمیشود. هرگز فرصت تدریس را از دست ندهید. متوسط روزی دو ساعت در بدترین شرایط مشغله کاری هم بسیار توصیه میشود. این کار شما را بسیار جلو می اندازد.

مطالعه هم قواعد خاص خود را دارد. از جمله مهمترین قواعد:

الف. اگر کتاب خوبی دیدید سعی کنید حتما با دیدگاه نقادانه آن را تدریس کنید.

ب. برخی از کتب بر اثر خلاصه نویسی بسیار قابل استفاده تر خواهند شد. خصوصا کتبی که زمینه نقلی آنها بیشتر است معمولا خلاصه نویسی آنها بسیار مفید است.

ج. لازم نیست همه کتابها را با دقت بخوانید. برخی از کتب صرفا کتبی هستند که باید روزنامه وار خوانده شوند. برخی از کتب لازم است کلمه به کلمه خوانده شوند و در غیر این صورت خواندن آنها جز جهل مرکب سودی برای شما نخواهد داشت. برخی از کتب صرفا ارزش مراجعه دارند و هرگز خواندن آنها از ابتداء مفید نیست.

د. سعی کنید کتب خوبی که در جشنواره های معتبر معرفی میشوند از دست ندهید. این کتب در واقع یک نوع رسیدن به کتب قوی منتشر شده در هر زمان از راهی بسیار سریع است.

هـ. بسیار پیش میآید که در مورد موضوع درس شما کتاب مستقلى نوشته شده است که به ارحتی از کتابخانه های اینترنتی قابل دسترسی است، سعی کنید یان کتابها را لا اقل ورق بزیند و به شاگردان خود معرفی کنید.

اصل هفتم: همکاری بهتر از تنهایی و تنهایی بهتر از رفیق ناباب!

* (وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) *

برخی از دوستان میفرمود که شاید حکمت اینکه دو فعل یتفقها و یبذروا در آیه مبارکه به صورت جمع استفاده شده است این باشد که به ما بفهمانند هم تفقه عمل دسته جمعی است و هم انذار. به صورت کلی امروزه خواه نا خواه دیدگاه نوع افراد به تفقه یک عمل انفرادی است و حال اینکه هیچ بعید نیست که تفقه انفرادی حتی برای خود شخص هم حجیت نداشته باشد. البته این کلام دلیلش مفصلا در مباحث اجتهاد و تقلید باید بررسی شود و صرفا اینجا در حد یک استحضاس و ادعا مطرح شده است.

اما همان طور که همکاری با جمعی فعال بسیار مفید است همکاری با جمعی کار شکن بسیار انسان شکن است و لذا تنهایی بهتر از فعالیت با جمع کار شکن است. ما طلاب معمولا به بهانه های مختلف از قبیل اختلاف مبانی و ... از فعالیت جمعی خودداری میکنیم. غافل از اینکه آیا این مقدار اختلاف ما ارزش از دست رفتن جمعیت را داشت یا خیر.

واقعا اخلاص برخی چه قدر بالاست. برخی از اساتید نقل میکردند که شخصی از اساتید مؤسسه امام خمینی (که آن شخص هم استاد ما بوده اند) یک پایان نامه ای که بسیار سر آن زحمت کشیده بودند نوشتند و مدتهای زیادی را از حضرت استاد فیاضی وقت میگرفتند و استاد هم به اسم مشاور اول ایشان مفصل برای ایشان وقت میگذاشتند و آن شخص هم تمام کلمات حضرت استاد را مطرح کرده بودند و دانه دانه در پایان نامه خود رد میکردند. حال در جلسه دفاع عده ای از تحقیق ایشان بسیار لذت برده بودند و پیشنهاد نمره ۲۰ دادند. استاد فیاضی هم با اینکه در واقع این پایان نامه در حکم ردیه ای بر آراء ایشان بود، فرمودند اگر میخواهید ۲۰ بدهید باشد. من هم بیست میدهم.

انصافا اگر چنین روحیه هایی نباشد خیلی از جمعیتها متلاشی میشود و انصافا این سنخ رفتارها نشان دهند اخلاص عمیق برخی از اساتید بزرگوار است.

اصل هشتم: همیاری و دریغ نکردن از نیکی

این از ارکان برکت است. همیشه نیکی کردن وقتی از شما میگیرد ولی در واقع برکت بسیاری دارد.

برخی از اساتید نقل میکردند که یک بار جناب آقای قرائتی قبل از یک سخنران در جمعی از طلاب که در آنها جناب آقای عین صاد هم حضور داشته اند درخواست موضوع خوبی برای سخنرانی میکنند. آقای عین صاد هم یکی از زیباترین موضوعاتی که داشته اند در جا توضیح میدهند. آقای قرائتی هم تشکر میکنند و میروند که در جلسه همان موضوع را بگویند. برخی از اطرافیان به آقای عین صاد میگویند که چرا این موضوع ناب را برای خودتان نگه نداشتید؟ ایشان هم میفرمایند که ما همه نهرها و کانالهایی برای رساندن حقائق و معارف به مردم هستیم فرقی نمیکند که شما صدر کانال باشید یا انتهای کانال.

شاید ظاهر بیان انتهای کانال را ببینند ولی حقیقت این است که اهمیت همه اعضای این کانال بسیار بالاست.

اما جدا از جنبه های معنوی، انصافا در ان نیکی کردنها و وقت گذاریها تجربه های بسیار زیادی حاصل میشود. به عبارت دیگر یک سنخ از اموری که هر طلبه باید کسب کند تنها از راه این تجربه ها به دست میآید، لذا به صورت کلی توصیه میشود که در وقت دهی برای افراد مختلف خیلی سخت گیری نکنید.

اصل نهم: بهترین خوانی (نقش مشاوره و استاد)

از لا به لای آنچه در بحث مطالعه گفتیم این مسأله هم باید روشن شود که یک استاد راهنمای خوب چه قدر میتواند موجب صرفه جویی در وقت انسان شود.

اصل دهم: قاعده سرعت کتب بعدی در یک موضوع

به صورت کلی در هر علمی خواندن کتب پایه بسیار وقتگیر است ولی بعد از آن، کتب بعدی که در طول دانش اولی هستند معمولا ساده تر سپری میشوند. باید به این زاویه دید توجه داشت تا بیهوده وقت انسان تلف نشود.

اصل یازدهم: نقش تمرین

یکی از اموری که در حوزه جایش خیلی خالی است تمرینهای منظم و منسجم طبقه طبقه برای رسیدن به مقصودهای ویژه است. بله گروههایی در این فعالیتها کم و بیش وارد شده اند و کارهای نسبتا ارزنده ای هم داشته اند ولی هنوز همگانی نشده است.

اصل دوازدهم: ارزیابی

ارزیابی و امتحان اقسام متعددی دارد. ساده ترین ارزیابی، آن است که صرفاً قدرت حافظه شخص را کنترل کنند که آیا ایشان توانسته است مطالب را به خاطر بسپارد یا خیر. ولی ارزیابی تحلیلی و ارزیابی ابداعی هم مراحل پیشرفته تر ارزیابی هستند که در آنها انتظار می‌رود شخص بیندیشد و مطلب را تحلیل کند و به لوازم غیر آشکار آن مسأله پی ببرد و در مرحله بعد قدرت ابداع و ایده پردازی پیدا کند. طراحی هر یک از این مراحل نیاز به متخصص امور آموزشی که در آن علم نیز متخصص است دارد و نقش آن بسیار جدی است ولی متأسفانه آنچه در حوزه در حال حاضر وجود دارد درجه ضعیفی از نوع اول ارزیابی است و بس.

اصل سیزدهم: قاعده اوقات تلف شده

آقایی کتابی نوشته بود با عنوان در چند دقیقه. این کتاب صرفاً در چند دقیقه های قبل از غذا نوشته شده بود. زمانی که این آقا سر سفره می‌آمد تا غذا را سر سفره بیاورند. یکی از بزرگان یک دوره قرآن کریم را بر روی کفن خویش به این سبک نوشته بود. یکی از آقایان در مسیر بین خانه و محل درس بعد از چند سال کل قرآن را حفظ کرده بود. خود بنده عدد بسیاری از واژگان انگلیسی پر کاربرد را در مسیرهای مختلف حفظ کردم. در ۵ دقیقه قبل از کلاس صبحم در سال پیش دانشگاهی تقریباً کل رساله علمیه را خواندم. در ساعت خواب دوستان در در مدرسه در طول پیش دانشگاهی نزدیک به ۵۰ کتاب مذهبی خواندم.

از اوقات تلف شده خیلی کارها بر می‌آید. انصافاً خیلی کارهای بزرگی در اوقات تلف شده قال پیگیری است. یک زمانی برخی از دوستان می‌گفتند شما چرا تلگرام ندارید صرفاً در شرایط ضروری از تگلرام همسرت جواب می‌دهی. به آنها گفتم نصب تلگرام معنایش از بین رفتن لا اقل ۱۲ روز کاری بنده در طول سال است با صرف نظر از تمرکزی که از بین می‌رود.

اوقات تلف شده بسیار است. در سر کلاس اگر مراقب باشیم وقت تلف نشود حجمهای بسیار زیادی از دروس در مدت زمانی کوتاه سپری می‌گردد. صرفه جویی در وقت کار بسیار بزرگی است و خیلی ثمرات دارد. انصافاً بزرگان ما در این زمینه بسیار دقیق هستند و خیلی کارها از این مسأله بر می‌آید.

یکی از دوستان طلبه که انصافاً خوش حافظه هم بود میگفت حافظه من ضعیف است. هرگز. مشکل ایشان همین بود. به خاطر تلف کردن وقت در برخی امور تمرکزش در حد ایده آل نبود و طبیعتاً با کم شدن تمرکز حافظه هم ضعیف میشود.

اصل چهاردهم: خودخوانی و تمرکز (نقش متمرکز خوانی)

بسیاری از کتب تنها با داشتن تمرکز بر روی متن قابل فهم هستند یا لا اقل فهم عمق آن علم مشروط به داشتن تمرکز است. تمرکز در سرعت فهم متن و مطالعه هم بسیار مؤثر است. برای اینکه کسی بتواند خودش درس را بخواند چاره ای جز تقویت تمرکز ندارد. توصیه میشود کتبی که در تقویت تمرکز نوشته شده است مطالعه شود و راههای مؤثر آنها اخذ شود.

همان طور که قبلاً گفتیم تمرکز صرفاً در دقت خواندن نیست بلکه حتی در یک درس خواندن هم معنا میشود. فکر و خیال کردن و بسیاری از امور دیگر تمرکز را از بین میبرد.

اصل پانزدهم: مرور

همان طور که گفتیم آفت اصلی سریع خوانی، ماندگاری مطلب در حافظه است و مرور نقش بسیار مهمی را ایفاء میکند. مرور روشهای متعددی دارد که در هر مرحله یکی از این روشها توصیه میشود.

به عنوان مثال تا کنون روش تدریس و جزوه نویسی و مباحثه را توصیه کردیم و زمان هر یک را هم اجمالاً توضیح دادیم.

یک زاویه تقسیم بندی دیگر مرور از حیث عرضی و طولی بودن است. به عنوان مثال شما گاهی نحو را به این صورت مرور میکنید که کل کتاب سیوطی را از اول تا انتها میخوانید و بعد مغنی. ولی گاهی شما مبحث به مبحث تمام کتب ادبی را مرور میکنید. به عنوان مثال حال هدایه و صمدیه و سیوطی و مغنی را در کنار هم میبینید. این مدل مرور خیلی فهم بهتر و جامعیتی بیشتری به انسان میدهد.

پیشنهاد ما برای مراحل برنامه‌های علمی-مهارتی و سبک کاری در هر یک از آنها و

سه‌میه زمانی هر یک از آنها

در این بخش بحث‌های علمی و مهارت‌های مرتبط با بحث‌های علمی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مرحله اول: تفکر

قبلاً گفتیم که برای ورود به علوم حوزوی لازم است شخص به یقین به دین رسیده باشد و حقیقت دین را چشیده باشد و تا حد زیادی مسیر عمل به دانسته‌ها و به دنبال آن لذت ایمان، قدم برداشته باشد. این مسأله که

گاهی از آن به عنوان تهذیب نفس به عنوان مقدمه علوم دینی مطرح می‌شود، باید در ضمن مسیر با قوت ادامه پیدا کند.

اما از نظر علمی، یک سری از مهارت‌های تحصیلی هست که به عنوان مقدمه تحصیل لازم است و از مهمترین آنها خود مهارت تفکر است. در حوزه قدیم برای ورود به علوم حوزوی، یک سالی برنامه هندسه می‌گذاشتند چون تفکر هندسی، ذهن را نظام می‌بخشد و حتی بزرگانی مثل شیخ حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه با اینکه اخباری بودند، کتابی در مورد هندسه نوشته‌اند!

به نظر می‌رسد بسیاری از طلبه‌ها خصوصا طلبه‌هایی که از سیکل وارد حوزه می‌شوند معمولا از این منظر مشکل دارند هر چند که استثناء برخی از طلبه‌های سیکلی نیز چنین نیستند. در عوض طلابی که از دیپلم ریاضی یا لیسانس رشته‌های مهندسی وارد حوزه می‌شوند، از این منظر بسیار قوی‌تر هستند.

برای ورود به این قسمت به نظر من، مطالعه سه چیز که از آن به بسته منطق و تفکر تعبیر می‌کنم، کمک کننده است:

مرحله اول: استفاده از صوت‌های منطق مظفر در ۳۵ ساعت موجود در سایت dinshenasi.com

مرحله دوم: خواندن دقیق کتاب منطق کاربردی جناب آقای علی اصغر خندان

مرحله سوم: مطالعه نوشتار منطق کاربردی مغالطات که مباحث اعتقادی حوزه چرا دین + روش مواجهه منطقی در مسأله نهی از منکر در آن بحث شده است

مرحله چهارم: نوشتار مهندسی تفکر

بعد از این ۴ مرحله باید همه علوم می‌شود از این منظر خوانده شود. یعنی استدلال‌های کتاب‌های بعدی در قالب منطقی در بیاید و نوع تفکر در آن و امثال آن، مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. البته معمولا در مراحل اولیه تحصیل علوم، این کار ضرورت دارد و بعد از مدتی که مباحث گفته شده، تبدیل به مهارت شود، دیگر نیازی به نوشتن آنها نیست و معمولا با شنیدن استدلال، سریعا جزئیات آن از حیث منطقی فهمیده می‌شود.

مرحله دوم: ادبیات عرب

شکی نیست که ادبیات عرب، یکی از مهمترین علوم مقدماتی برای فهم دین است، چون متون قرآن و روایات به زبان عربی است و یکی از عوامل مهم در فهم دقت‌های موجود در متون دینی، فهم عمیق از ادبیات عرب است. البته باید به این نکته توجه کرد که فهم کلام معصومین نیاز به آگاهی از سه دسته علوم دارد. دسته اول، علمی است که به قواعد عام زبان می‌پردازند. در قواعد عام زبان، کاری به این نداریم که کلام به چه زبانی است. انگلیسی یا فارسی یا عربی بودن کلام در قواعد عام زبان دخیل نیست. این قواعد بین همه زبان‌ها مشترک هستند و بر زبان بما هو زبان، این قواعد حاکم است. دسته دوم قواعد خاص زبان است که مراد از آن قواعد مخصوص به زبان عربی است که علوم ادبی بخشی از این قواعد را تبیین می‌کنند. البته بخشی از قواعد این بخش در علوم ادبی سنتی موجود نیست و نیاز به برنامه‌های دیگری هست. دسته دیگر قواعد اخص زبان است که مراد از قواعد زبانی حاکم بر گوینده خاص است. کلام قرآن قواعد خاص خود را دارد. کلام معصومین قواعد خاص خود را دارد. حتی گاهی کلام معصومی خاص قواعدی مخصوص به خود دارد. حتی گاهی معصومی خاص در نوعی خاص از گفتگوهای خود (مثلا در مقام مناظره با افرادی خاص)، قواعدی مخصوص به آن موقعیت را رعایت می‌کند.

علوم ادبی که مهمترین آنها صرف و نحو و بلاغت و لغت است، بر طرف‌کننده بخش مهمی از قواعد خاص زبان هستند هر چند که گویش‌شناسی و برخی دیگر از علوم ادبی نیز در مواقعی اهمیت خاصی پیدا می‌کنند. هر یک از این علوم، دارای پیش‌فرض‌هایی در قواعد عام زبان هستند که در مباحث زبان‌شناسی جدید، سبب تحولاتی در همین علوم سنتی شده است که در نتیجه محتاج به بررسی‌های جدید این علوم نیز هستیم.

برای این مجموعه، باید مجموعه تدریس‌هایی تدوین شود که ان شاء الله در آینده چنین خواهد شد ولی اگر بخواهیم فعلا کار را پیش ببریم در مجموعه‌های موجود نیز ظرفیت چنین مسأله‌ای وجود دارد.

مرحله سوم: اصول فقه

یکی از علوم بسیار مهم در مسیر دین‌شناس شدن، علم اصول فقه است. اگر بخواهیم ماهیت این علم را در یک جمله توضیح دهیم، علم اصول مجموعه قواعد کلی که در مسیر فهم دین به کار می‌آید. البته به نظر می‌رسد که علم اصول فقه رایج در حوزه‌ها علاوه بر اینکه مباحثی دارد که به تصریح خود علماء ثمره عملی ندارد، برخی از مسائل مهم که قواعد تأثیر گذار در مسیر فهم دین هستند، بررسی کافی نکرده است.

مرحله چهارم: حدیث شناسی

از مجموعه دانش‌های تأثیرگذار در مسیر شناخت احادیث به علوم حدیث تعبیر می‌کنیم و حدیث شناس کسی است که به مجموعه این علوم آگاهی داشته باشد. علم رجال و درایه و مباحث متن شناسی مخصوص احادیث و نسخه شناسی و علم فهرست از جمله مهمترین علوم حدیث هستند.

مرحله پنجم: فقه قرآن یا همان دانش تفسیر

با محوریت سه کتاب مجمعالبیان و تسنیم و المیزان به سبکی خاص. علاوه بر این دوره‌های جدی روشها و مکاتب و الگوریتمهای تفسیر.

مرحله ششم: کلام و فلسفه

کلام به مجموعه مباحث اعتقادی اطلاق می‌شود. در فهم اعتقادات در فضای پیش از دین، مباحث عقلی حاکم است و در فضای اعتقادات پسین دینی، فضای عقلی و نقلی هر دو قابل بحث است.

برای این مجموعه چند مرحله را به صورت عمومی توصیه می‌کنم:

مرحله اول: کتاب مدخل برترین برنامه زندگی

مرحله دوم: کتاب دفترچه راهنمای سفینه ملکوتی انسان

مرحله سوم: منطق کاربردی مغالطات که قبلا در بخش منطق توصیه کردم

مرحله چهارم: یک دوره جامع کلام فلسفی

مرحله پنجم: یک دوره جامع کلام روایی

مرحله ششم: دوره آشنایی با تفکرات و جهان بینی‌ها در سراسر جهان-فلسفه اسلامی و فلسفه غرب و ...

مرحله‌های بعد شرح مفصلی دارد.

مرحله هفتم: معرفت شناسی و فلسفه علوم تجربی و فلسفه علوم اجتماعی

دوره جامعی برای این مجموعه که در عین اختصار صحبت‌های اصلی این حوزه‌ها مطرح شده باشد.

تطبیق مباحث در دو علم طب و علم روان شناسی به صورت جامع و کاربردی و سریع.

مرحله هشتم: دوره عمومی تاریخ نبی اکرم و ائمه علیهم السلام و جهان اسلام

تاریخ خواندن دو سبک دارد. یک سبک این است که بیاییم به صورت عام تاریخ را مطالعه کنیم. یک سبک دیگر این است که در مورد موضوعی خاص که مورد احتیاجمان است، مشغول به تحقیق شویم. به نظر می‌رسد روش صحیح تاریخ خوانی این باشد که مسأله محور، تاریخ وقایع مهم و امور مهم را بررسی کنیم، زیرا حجم داده‌های تاریخی آن قدر زیاد است که اگر با اهدافی معین وارد مطالعه آن نشویم، عادتاً بعد از مدتی برای ما باقی نخواهد ماند.

بر این اساس به نظر می‌رسد یک سیر منطقی تاریخ خوانی از این قرار باشید:

مرحله اول: تاریخ اجمالی پیامبر اسلام

مرحله دوم: تاریخ اجمالی امیر المؤمنین

مرحله سوم: تاریخ واقعه عاشورا

مرحله چهارم: تاریخ وقایع نزدیک به رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله (از ۳ ماه قبل تا ۶ ماه بعد)

مرحله پنجم: تاریخ اجمالی امام صادق صلوات الله علیه

مرحله ششم: تاریخ امام عصر عجل الله تعالی فرجه

مرحله هفتم: تاریخ اجمالی ایران معاصر از صفویه تا امروز

مرحله هشتم: تاریخ اجمالی جهان اسلام

مرحله نهم: اخلاق و عرفان

مرحله اول: دوره آشنایی با مکاتب فلسفه اخلاق

مرحله دوم: دوره اجمالی آثار علی صفائی

مرحله سوم: دفترچه راهنمای سفینه ملکوتی انسان

مرحله چهارم: دوره اجمالی المحججه البیضاء

مرحله پنجم: مبانی و اصول عرفان نظری استاد یزدان پناه

مرحله ششم: بررسی اجمالی کتب مهم عرفان عملی

مرحله دهم: دوره اجمالی آشنایی با ادیان

مرحله اول: یهود

مرحله دوم: نصارا

مرحله سوم: مذاهب مهم دیگر

مرحله چهارم: عرفان‌های نوظهور

مراحل برنامه‌های فرعی

مهارت‌های مهم مورد نیاز فعالین فرهنگی

علاوه بر مهارت‌های تحصیلی یک سری مهارت‌های دیگری برای یک فعال فرهنگی و حتی عموم طلاب ضروری به نظر می‌رسد و یقیناً اهمیت آنها از مهارت‌های تحصیلی کم اهمیت‌تر نیست بلکه چه بسا بسیار مهمتر باشد.

چون سنخ این امور مهارتی است، نیاز به تمرین دارد و بیش از یادگیری آنها، تمرین کردن آنها اهمیت دارد. بر این اساس در میان برنامه‌های متعارف تحصیلی به صورت جانبی برنامه ریزی شود تا در دوره‌های کوتاه مدت آموزش داده شود و سپس در متن زندگی تبدیل به مهارت شود.

من در این قسمت به صورت کلی تخصصی ندارم و بهتر است به متخصصین این رشته‌ها مراجعه شود و به صورت کلی مؤسسه کتاب پردازان در طی چندین سال سعی کرده است بسته جامعی از این مهارت‌ها را فراهم کند و در طرح قدر مجازی، با پشتیبانی قوی، به کسانی که خواهان این مسائل هستند منتقل کند و تا جایی که بنده رصد کرده‌ام دیدگاه‌هایشان خیلی سالم‌تر از جاهای دیگری است که بنده رصد کرده‌ام هر چند که خود بنده به عنوان یک عضو جدید به مؤسسه اضافه شده‌ام تا حد امکان فعالیت‌هایی با ایشان تنظیم کنم که اشکالات موجود بر طرف شود.

آنچه که من تا کنون به عنوان مهارت‌های مهمی رصد کرده‌ام اینها هستند:

مهارت‌های درونی

خودآگاهی

تمرکز

مدیریت تفکر

مدیریت زمان و برنامه ریزی

هدفگذاری

مهارت‌های بیرونی

از مهمترین مهارت‌های بیرونی برای فعالان فرهنگی، این‌ها هستند:

سخنوری و خطابه

ارتباط مؤثر

بازاریابی!

مهارت در نرم افزارهای کاربردی مهم

مهارت‌های پژوهش

مدیریت خانواده و تربیت فرزند

در هر یک از این مهارت‌ها و منابعی که می‌توان آن‌ها را آموخت، راهکارهایی وجود دارد که به دلایلی صلاح نمی‌دانم در اینجا بیان کنم و صرفاً به همین مقدار اکتفا می‌کنم که برخی از این مهارت‌ها در طرح قدر مؤسسه کتاب پردازان آموزش داده می‌شود.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين